

پروفسور داکتر کنراد شیتز- استاد دانشگاه بن
گزارنده به دري: عزيز آريانفر

خط ديورند گستره مرزي افغانستان و پاکستان ميان پشتونستان، قبايلستان و طالبستان

يادداشت گزارنده: پروفسور داکتر شیتز- استاد دانشگاه بن که یکی از بزرگترین کارشناسان شناخته شده افغانستان و پاکستان در تراز جهانی و کارشناس برجسته قبایل پشتون است، در این مقاله، به بیان شیوا و بر پایه روش های علمی و دآوری بی طرفانه به یکی از جنجالی ترین مسایلی که در دو سده گذشته کشور و مردم ما درگیر آن بوده و قربانی آن شده اند، پرداخته است. مطالعه این مقاله جالب و خواندنی را به همه شیفتگان تاریخ و سرنوشت کشور توصیه می نمایم.

حاکمیت دولتی به گونه نمادین (سبولیک) در محدوده مرز بندی های ارضی تعریف می گردد. از دیدگاه ظاهری، مرزها نشان می دهند که یک دولت یا یک کشور در چه محدوده یی اعمال قدرت و چه محدوده یی را کنترل می نماید (نگاه شود به: م. اندرسون ، 1996).

مرزهای ملی، از این رو، کیفیت گستره حاکمیت دولت را تعیین و در حالت ایده آل، موجودیت محدوده معین شده آن را با دقت (به صحت) حتا تا یک متر ساحه میان دو واحد سیاسی تثبیت می نماید: این گونه، یک مرز دولتی ملی، محدوده های ساحه هایی را از هم جدا می نماید که در آن ها باشندگان یک کشور بنا بر سیاست های یک دولت ملی در حالت ایده آل، در گستره های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اداری و سیاسی گرد هم آمده اند (نگاه شود به: نیومن: 2003 ؛ 2006).

از این رو، از دید هر دو کشوری که در دو سوی مرزهای دولتی ملی قرار دارند، با مرزبندی های دولتی ملی، همیشه نه تنها مفهوم «خودی»، بل نیز «بیگانه» تعریف می گردد (نگاه شود به: دونان و ویلسون 1999).

به سخن دیگر، مرزهای ملی دولتی، تفاوت های ملی یی را نشان می دهند که در نظام های مختلف اقتصادی، توسعه یی، اجتماعی و یا ایدئولوژیک بازتاب می یابند.

با این هم، مرزهای دولتی ملی، اغلب نه تنها هویت های مختلف دولت های ملی را از یک دیگر جدا می کنند، بل همچنین می توانند از طریق ایدئولوژی های ارضی متفاوت دولت ملی و

جریان های معنوی را جدا از یکدیگر جدا نمایند. نمونه بارز در زمینه، «پرده آهنین» [کشیده شده از سوی استالین پیرامون گستره کشورهای اردوگاه سوسیالیستی پیشین-گ.] است که باری جهان کمونیستی را از جهان سرمایه داری جدا می کرد.

ناگفته پیداست که هرگاه در مرزهای ملی دگرگونی هایی رو نما گردد، سخن بر سر یک پدیده گذرا نخواهد بود، بل که بر سر مرزبندی نظم سیاسی خواهد بود که نشان دهنده آن است که مرزهای ملی همچنان تا به امروز شالوده پایدار قوانین بین المللی و نظم سیاسی بین المللی اند. هر چند هم روند جهانی شدن در دهه های اخیر، نقش جداکننده مرزهای ملی را به شدت کمرنگ ساخته است.

این همچنین آشکارا نشان می دهد که در بسیاری از مناطق جهان، تباین میان مرزبندی های قانونی بین المللی و مطالبات کنترل دولتی از یک سو و رفتارهای روزمره از سوی دیگر، به شدت نمایان است. این گونه، در بسیاری از جاها، بسته شدن مرزها و این که با برپا نمودن نرده ها، دیواره ها و تاسیسات پاسداری مستحکم، مرزها را بست، چونان یک داستان خیالی مانده است. برای مثال، دژهای مرزبانی برپا شده میان امریکا و مکزیک به سختی می تواند حتی در آینده جلو سرازیر شدن و رخنه هزاران نفر از مهاجران غیر قانونی را به ایالات متحده بگیرد (نگاه شود به: هانتس شیل). چنین چیزی به رغم اعمال رژیم های شدید مرزی، به دلیل رخنه پذیری بلند مرزها، تقریبا برای همه مرزهای سرزمینی مختص اند.

اغلب، آمد و شد از مرزهای بین المللی نسبت به بخش های مختلف در درون یک کشور بیشتر است. (نگاه شود به: باخ 1999). از این رو، همواره یک گستره مرزی چونان یک کلیت در نظر گرفته می شود. این گونه، باشندگان هر دو سوی مرزهای ملی دولتی، بیشتر با یک دیگر مشترکاتی دارند که از دیدگاه فرهنگی نیرومند بوده و یا از لحاظ چیدمان اقتصادی در هم تنیده شده است و خود را در یک داد و ستد و مبادله سریع می یابند- چیزی که می تواند به طور مستقیم در مناسبات متقابل دولت ها در قبال علایق باشندگان بازتاب یابد.

در این مقاله، می خواهم به عنوان نمونه یی از این پیچیدگی مناطق مرزی که از محدوده مرزهای کشوری ملی فرا تر می رود، به «خط دیورند» که افغانستان را از پاکستان جدا می نماید؛ بپردازم: این منطقه مرزی با اعلام جنگ امریکا در برابر تروریسم در سال 2001 توجه بزرگی را هم در تراز سیاست های جهانی و در تراز رسانه ها به خود جلب نموده است.

شمار بسیاری از نویسندگان و مشاوران سیاسی روی هم رفته uno sono در این باره بر آن اند که جنگ در برابر شورشیان، که معمولاً طالبان و القاعده را به این نام می خوانند، تنها با تبیین و توضیح و داشتن تعریف سیاسی و حقوقی مشخص از وضعیت خط دیورند و با مقرر ساختن یک رژیم موثر مرزی می تواند به نتیجه برسد (نگاه شود به: روبین و صدیقی- 2006 و نیز واینباوم- 2006).

با این حال، آنچه اغلب نادیده گرفته می شود، این است که در این منطقه مرزی، منازعات مختلفی روی هم انباشته شده اند که با اوجگیری و دامنه یابی جنگ با ترور ربطی ندارند و نمی توان آن ها را به این دلیل همپوشانی داد. هر چند، این درگیری ها به خوبی در هم تنیده و آمیخته هستند، با آن هم، منطق دلایل آن ها متفاوت و انگیزه های آن ها مختلف است و منافع و اهداف متفاوتی را دنبال می نمایند. افزون بر این، خط دیورند نمونه برجسته و ممتاز (par excellence) یک منطقه مرزی است، جایی که فونکسیون جدا کننده یک مرز هیچگاهی دیده نشده و پیوندهای اجتماعی و اقتصادی در دو سوی مرز نسبت به دولت های ملی دو طرف آن بزرگتر است.

در زیر، من در آغاز توضیح می دهم که چگونه این مرز اصلاً میان پاکستان و افغانستان به میان آمده است. سپس، می خواهم ابعاد مختلف این کشمکش مرزی را به بررسی بگیرم. این نوشته نشان می دهد که خشونتی که در این منطقه مرزی کنون روان است، از انگیزه های مختلفی آب می خورد (سیراب می گردد).

از این دیدگاه، کارزار گستره مرزی پیرامون «خط دیورند»، نه تنها برخوردهای کلاسیک میان دو دولت ملی، بل نیز برخوردها میان مناطق خود مختار بومی و نفوذ دولت های حاکم و همچنان برخوردها میان نیروهای مداخله گر غربی (در موضوع مشخص مورد نظر- نیروهای ناتو به رهبری امریکا) و شبه نظامیان اسلامی را به نمایش می گذارد. این گونه، خط دیورند نه تنها یک مرز میان دو دولت ملی و یا یک مرز ایدئولوژیک است، بل که کل منطقه مرزی در مخالفت با تجدید (مدرنیه- نوگرایی) تبارز می نماید (نگاه شود به: شیتز، 2007).

همچنین، پیچیدگی عظیم منازعه در این منطقه مرزی، آشکارا نشان می دهد که به چه پیمانانه اندیشه سیاسی ایده دولت ملی و پیوندهای ارضی آن با هم در آمیخته اند.

پدید آیی خط دیورند:

پدید آیی خط دیورند به سده نهم بر می گردد. درست در آن هنگام بود که گستره مرزی کنونی میان افغانستان و پاکستان، کارزار منافع سیاست های جهانی گردید. این بود که انگلستان

و روسیه در بازی نامنهاد «بزرگ» بر سر نفوذ و قدرت در گستره سرزمین های میان سیر دریا (سیحون) در شمال و سند در جنوب، با هم به رویارویی پرداختند.

از سوی شمال، روسیه خانات (خان نشین های) آسیای میانه را یکی پی دیگری می گرفت و به سوی جنوب پیش می آمد¹ (نگاه شود به : لی 1996). در مقابل، در جنوب رود آمو، «پادشاهی کابل» (Kingdom of Cabool)²، - مشتمل بر ائتلاف های سیاسی شکننده که

¹. در سده نهم در آسیای میانه سه دولت فئودالی: خان نشین خوقند، خان نشین خیوه و امیر نشین بخارا حاکم بود. - برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به کتاب: «تجاوز بی آرمانه»، پروفیسور داکتر موسی پارسیدس، ترجمه آریانفر، چاپ بنگاه انتشارات «میوند»، پیشاور، 2001، سخن گزارنده، ص. ص. 16-20، - گ.

یادداشت گزارنده : زیر نوشت ها و افزوده های گزارنده در متن در [....] ها با حرف گ. نشاندهی شده است.

². منظور از «کنفدراسیونی» است مشتمل بر «سردار نشین» ها و «میرنشین» های حاکم بر مناطق مختلف سرزمین ما در آن برهه که کشور را به شکل ملک الطوایفی اداره می کردند. این سردار نشین ها در دهه سوم سده بیستم، پیش از آمدن انگلیس به گستره سرزمینی کنونی «افغانستان»، متشکل بودند از «**سردار نشین پیشاور**» به رهبری سلطان احمد خان طلایی و بردارانیش که به «برادران پیشاوری» معروف بودند؛ «**سردار نشین کابل**» به رهبری سردار دوست محمد خان که به نام حاکم کابل حکومت می کرد و بردارانیش که در برخی از ولایات مانند جلال آباد، غزنی، پروان و بامیان فرمان می راندند؛ «**سردار نشین قندهار**» که در آن سرداران- کهندل خان، پردل خان و مهر دل خان فرمانروایی می کردند و نیز «**حکومت هرات**» که در آن کامران میرزای سدوزایی کماکان فرمان می راند، ولی در عمل قدرت در آن خطه به دست وزیر یار محمد خان الکوزایی بود.

در این برهه، در بدخشان، **میران بدخشان** که باشندگان بومی آنان را «شاهان بدخشان» می خواندند؛ در **بلخ** و ترکستان- حاکمان ازبیک تبار و در «**هزارستان**» («**هزاره جات**») هم میران هزاره، فرمان می راندند که به رغم برخورداری از نوعی خودگردانی بومی، همه فرمان بردار دوست محمد خان به شمار بودند.

در واقع، کشور سیمای کنفدراسیونی از سرداران و میران را داشت که به راستی با هم پیوند ارگانیک نداشتند و همپیوندی آنان نامنهاد و بس شکننده بود. برای نمونه، وزیر یار محمد خان الکوزایی، هر از چند گاهی به مقتضای زمان، با جگزار ایران بود و گاه گاهی هم خود گردان. برای نمونه، هنگامی که پاتنجر معروف به هرات آمد و اعلام استقلال وی منجر به لشکر کشی محمد شاه قاجار به هرات گردید، اعلام استقلال نموده بود، مگر، پس از چندی دو باره خود را زیر فرمان شاه ایران قرار داد. برداران قندهاری هم گاهی خود مختار بودند و هر از چند گاهی هم خود را تحت الحمایه ایران در می آوردند. برای مثال، هنگامی که کپتان ویتکوئیچ

معروف آنان را به پیوستن به کنفدراسیون سردار نشین های افغانی و ایران ترغیب نمود و یا هنگامی که خطر واژگونی دولت آنان به دست دوست محمد خان به یاری انگلیس بالا گرفته بود؛ فرمانبردار شاه ایران بودند. سردار سلطان محمد خان طلایی هم در نخستین فرصت ترجیح داد برای حفظ حاکمیت خود بر پیشاور، آن ولا را زیر حمایت دولت رنجیت سنگ در بیاورد تا این که به دست بردارش دوست محمد خان بیفتد. مگر، وقتی سیک ها پیشاور را گرفتند، او را از قدرت بر انداختند.

تنها پس از افتادن پیشاور به دست سیک ها با کارگردانی انگلیس از پشت پرده بود که دوست محمد خان - حاکم کابل برای آن که حکم جهاد روا گردد، مردم را در مسجد عیدگاه کابل گرد آورد و به خود لقب «امیر» داد. اصطلاح «پادشاهی کابل» (Kingdom of Cabool) در واقع، در اوایل سده نوزدهم، پس از بر افتادن شاه زمان و آغاز فروپاشی امپراتوری درانی در 1901 با کارگردانی انگلیس ها از پشت پرده، به گمان غالب، در هنگام پادشاهی شجاع الملک از سوی انگلیسی ها رواج یافت و پسان ها در دهه سوم سده میلادی هنگامی که امیر دوست محمد خان بر «کابلستان» فرمانروایی می کرد، بر گستره زیر فرمان او اطلاق می گردید.

با این هم، تنها پس از پادشاهی (در واقع امارت) امیر دوست خان بار دوم (با پشتیبانی بریتانیای کبیر) بود که انگلیسی ها نام «افغانستان» را که در گذشته تنها به بخشی از این سرزمین (بیشتر مناطق پشتون نشینی که امروز در ترکیب کشور پاکستان اند)، اطلاق می شد و پسان ها - در اوایل سده نوزدهم در اسناد دیپلماتیک رد و بدل شده میان انگلیس و ایران پدیدار شده و رواج پیدا نموده بود و بر مجموع سردار نشین های چهار گانه افغانی اطلاق می شد (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به اسناد چاپ شده در آثار: محمد علی بهمنی قاجار، «ایران و افغانستان: از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی»، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران، 1386 و نیز «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس»، نوشته محمود محمود)، رسماً بر قلمرو او که در اواخر فرمانروایی اش، دیگر سرتا سر گستره کنونی کشور را در بر می گرفت و چونان حایلی میان امپراتوری های بریتانیای کبیر و روسیه تزاری خودنمایی می کرد، گذاشتند و برای نخستین بار کشور ما تقریباً با همین حدود و مرزهای کنونی با نام جدید - «افغانستان» به روی نقشه های سیاسی جهان پدیدار شد - نامی و کشوری که پیش از آن در هیچ نقشه یی دیده نشده نبود.

این در حالی است که در درون کشور، تا مدت ها نام قدیمی **خراسان** رواج داشت (نگاه شود به فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، چاپ ایران) و امیران حاکم بر کابل هم دوست داشتند خود را «امیر افغانستان و ترکستان» بخوانند و میرزایان دربار هم آن ها به همین نام می خواندند. اصطلاح «ترکستان افغانی» هم همراه با اصطلاح «ترکستان روسی» و «ترکستان چینی» بنا به ملاحظات سیاسی در دهه سوم سده بیستم در هر سه کشور همزمان از میان برداشته شد. -گ.

در گستره یی با مساحت تقریبی امروزی افغانستان حاکمیت داشت؛ برای مدت درازی ادعای استقلال می کرد.

هند بریتانیایی تنها در 1879، یعنی پس از جنگ دوم افغان و انگلیس، توانست افغانستان را به یک کشور نیمه خود مختار تحت الحمایه خود تبدیل نماید.

در بازی بزرگ، سخن بر سر چیزی نه کمتر از این پرسش بود که کدام قدرت استعماری بر آسیا سلطه خواهد یافت (نگاه شود به: کرویتسمن 1997؛ در مقاله دست داشته نیز به آن اشاره خواهیم داشت). این بود که سیاست روسیه بر پیشروی به سوی «آب های گرم» از یک سو، و جلوگیری از گسترش نفوذ هند بریتانیایی در فراسوی هندوکش از سوی دیگر، متوجه بود.

در سیاست بریتانیا، گرایش های گوناگونی دیده می شد. برای نمونه، در سراسر سده نوزدهم سیاست تجاوزکارانه تهاجمی به جلو (فارورد پالیسی) پیوسته با سیاست دفاعی تعویض می شد (نگاه شود به: هوپکریک 1990).³ در این حال، برای هند بریتانیایی همواره این پرسش مطرح بود که مرز به آن سوی رود سند تا به کجا به سوی سرزمین های شمال باختری پیش کشیده شود.

برای متصل ساختن پادشاهی کابل [به متصرفات هندی بریتانیا-گ.م] ملاحظات استراتژیکی مد نظر بود تا جلو پیشروی روسیه به سوی جنوب گرفته شود. از دیدگاه اقتصادی، در این حال گسترش امپراتوری بریتانیا بر عکس؛ اهمیت کمتری داشت: هر چه بود، تصمیم اشغال کوهستان های هموار و بیابان های «بیکران» هیچ ربطی به کدامین انگیزه و ملاحظه اقتصادی نداشت (نگاه شود به: اوانس 2002).

سیاست بریتانیا در این جا از شعار «بازگشت به سوی سند» یا «به پس به سوی سند» (back to the Indos) پیروی می کرد. این استراتژی، هدف دفاع از سرزمین پهناور هند در این سوی رود سند و عمق استراتژیکی آن در برابر یورش های «مردمان وحشی»⁴ و جلوگیری از پیشروی های روسیه [به سوی آب های گرم-گ.م] را پیگیری می کرد (چرچیل 1898 : 9).

به رغم همه تصورات گوناگون در مورد آینده این منطقه، بریتانیایی ها همیشه در پی آن بودند تا در پادشاهی کابل حاکمی را بنشانند که منافع بریتانیا را بر آورده سازد و گستره حائل میان حوزه های نفوذ انگلیس و روسیه را کنترل نماید.

³. این کتاب به زبان پارسی ترجمه شده است. -گ.

⁴. منظور از باشندگان کوهستان های واقع در گستره مرزی میان افغانستان و هند بریتانیایی است. -گ.

به هر رو، انگلیسی‌ها با توجه به اشتباه محاسبه‌های فاجعه‌بار و نیز سنجش‌ها و گمنه‌زنی‌های نادرست خود و آزرده‌گی‌ها میان انگلیسی‌ها و امیران افغانی، روی کار آمدن حکومت‌های مختلف در لندن و نیز پیچیدگی‌گیج‌کننده توزیع قدرت در افغانستان، به تجربه دردناک دریافته بودند که باید مرزهای سیاسی بین المللی استعماری خود را در هندوکش محدود بسازند (نگاه کنید به: شیتز 2004: 55-78) : این بازیافت در سال‌های 1828⁵-1842 و سال‌های 1879-1880 و نیز سال 1919 به جنگ میان افغانستان و هند بریتانیایی، انجامید که در هر سه مورد با شکست انگلیس پایان یافت. در یکی از همین جنگ‌ها، جنگجویان افغانی در زمستان سال 1842 در نزدیکی کابل به طور کامل 16000 تن از سپاهیان ارتش هندی را نابود کردند و این سنگین‌ترین و بدترین شکستی بود که ارتش مستعمراتی بریتانیا در جنگ‌هایش دیده بود.

همچنین در 27 جولای 1880 قبایل افغان⁶ در نزدیکی‌های میوند⁷ - در حومه شهر جنوبی قندهار به پیروزی تاریخی‌یی بر ارتش انگلیس دست یافتند. (نگاه شود به: هولدیش 1901).

با توجه به این سیاست‌های پرفراز و نشیب و پرخم و پیچ بریتانیایی‌ها، آینده و سرنوشت گستره سرحد (Frontier)⁸ زمان

⁵. سال 1828 اشتباه است. درست آن سال 1838 است. -گ.

⁶. در این جنگ خونین که به رهبری سردار ایوب خان- پسر شیر علی خان صورت گرفت، باشندگان استان‌های هرات و فراه، هزاره‌ها و ایماق‌ها نقش‌هسته‌یی و برجسته داشتند که تا پای جان مردانه رزمیدند. شماری از نویسندگان ما از حضور پررنگ دو شیزه‌یی به نام ملالی در این جنگ سخن رانده‌اند که گویا با سرودن شعرهای حماسی، جنگجویان از جمله نامزد خود را به تاختن بر سر چشم کبودان فرنگی برمی‌انگیخته است. حتا به افتخار این دوشیزه قهرمان، یک لیسه دخترانه را در کابل به نام او کردند- لیسه ملالی.

مگر، از دیدگاه تاریخی این موضوع سخت پرسش‌برانگیز است و در هیچ منبع معتبری نیامده است. از این رو، می‌توان آن را جزو افسانه‌های مردمی به شمار آورد. -گ.

⁷. پیروزی در جنگ میوند، چونان نماد ملی قهرمانی افغان‌ها پرداز می‌گردد. روز جنگ میوند چونان روز جشن افغان‌ها بزرگداری می‌گردد. چنین است نیشخند تاریخ که دست سرنوشت درست پس از یک سده، سپاهیان بریتانیایی را- هر چند هم این بار زیر چتر ماموریت ناتو- در نزدیکی‌های میوند مستقر گردانیده است.

⁸. باید توجه داشت که «سرحد» و «مرز» از هم بیخ‌تفاوت داشته و همتا نمی‌باشند. سرحد- frontier (boundary) به گستره سرزمینی‌یی که در گذشته، زمانی که میان کشورها خط مرزی بین المللی وجود نداشت، به عنوان یک ساحه حایل میان دو کشور اطلاق می‌گردید.

مدیدی گنگ و نامعلوم مانده بود. هنوز حتا در پایان جنگ دوم افغان و انگلیس در سال 1879 به هیچ رو روشن نبود که کدامین دولتی به نام «افغانستان» به وجود خواهد آمد یا خیر. در آن هنگام، نیروهای بریتانیایی قندهار را در کنترل داشتند، در حالی که بقیه کشور زیر فرمان سران با هم رقیب قبایل بود.

در این هنگام در پارلمان بریتانیا جر و بحث های داغی بر سر آینده افغانستان روان بود که چگونه خواهد بود (نگاه شود به : وارتان گریگوریان 1969): لرد سالیسبوری بر آن بود که بهتر است منطقه به چند گستره کوچک ملک الطوائفی تقسیم شود. بانو (لیدی) بالفور (Balfour) پیشنهاد کرد که در پهلوی افغانستان یک کشور دیگر که خانات هرات، مرو و بلخ را در بگیرد، تشکیل گردد.

محافظه کاران حاکم، در مجلس عوام هوادار آن بودند که هرات را به پارس واگذار شوند، قندهار زیر کنترل بریتانیای کبیر بماند و سرزمین های پیرامون کابل برای افغان ها داده شود. سر انجام، با روی کار آمدن لیبرال ها در 1880 راه به سوی ایجاد یک کشور نیمه مستقل دوست انگلیس- «افغانستان» هموار گردید که چونان گستره حایل میان پارس، روسیه و هند بریتانیایی به میان آمد.

«امارت افغانستان»، که دیگر زیر فرمان «امیر آهنین»- عبدالرحمان خان به دنیا آمده بود،⁹ دارای محدوده یی همانند با

برعکس، مرز (border) به خط فاصل شناخته شده بین المللی میان دو کشور اطلاق می گردد که به روی زمین دقیقا دارای یک بعد است. یعنی از دیدگاه هندسی تنها دارای طول است و عرض و پهنا ندارد. مرز- خطی است که ساحه حاکمیت دولت ها را از هم جدا می سازد که نه تنها شامل روی زمین می شود، بلکه به صورت عمودی هم فضای بالایی تر از زمین و هم عمق زیر زمین را در بر می گیرد که هم قلمرو هوایی و هم عمق زیر زمینی کشور شامل حاکمیت ملی می شود. از همین رو، کلمه سرحد تقریبا امروزه متروک شده است و کاربرد آن از دیدگاه حقوق بین الدول درست نیست. برای مثال، هرگاه بگوییم **سرحد میان افغانستان و ایران** نادرست است و باید گفته شود **مرز میان افغانستان و ایران** و مانند آن و از این رو، باید از کاربرد کلمه سرحد در همچو موارد پرهیز شود- گ.

⁹ داستان تشکیل کشوری به نام افغانستان در حدود کنونی چنین است که انگلیسی ها به روس ها پیشنهاد نمودند که منافع دو امپراتوری ایجاب می نماید تا برای پیشگیری از برخورد ممکنه دو امپراتوری میان متصرفات آن ها دیوار جداگری در سیمای یک گستره بوفر کشیده شود. این بود که با توجه به اوضاع نا به سامان و پیچیده و ناآرامی هایی که سراسر گستره کشور را فرا گرفته بود و موجبات نگرانی هر دو ابر قدرت وقت را فراهم آورده بود، بر آن شدند تا کسی را بر سر قدرت بیاورند که توانایی اداره به قول خود شان یک کشور بی سر و پا با باشندگان نیمه وحشی را با مشت

محدوده گستره کنونی بود. سنگ بنا و شالوده تشکیل دولت افغانستان تثبیت مرزهای قلمرو آن در سال های 1887 و 1895¹⁰ از سوی دولت استعماری هند بریتانیایی و روسیه گذاشته شد. به سخن دیگر، دولت افغانستان در گام نخست با مرز بندی های

های آهنین داشته باشد. روشن بود در آن برهه کسی جز عبدالرحمان خان واجد چنین شرایطی نبود.

در آن هنگام، عبدالرحمان خان پیش از آن که امیر افغانستان شود، در سمرقند در تبعید بسر می برد و از سوی بریتانیایی ها با موافقت روس ها (که زمینه گریز ساختگی او را از سمرقند به ولایات شمالی کشور فراهم گردانیدند) به امارت افغانستان گماشته شد. انگلیسی ها شرط *گماشتن وی بر امارت افغانستان* را از پیش *تایید معاهده گندمک از سوی او گذاشته بودند که وی پذیرفته بود*. از این رو، ادعای کسانی که موافقتنامه دیورند تحمیلی بوده است و به زور سر عبدالرحمان خان امضاء شده است، ادعایی بیش نیست. زیرا او با آگاهی کامل با توجه به منافع شخصی خویش این موافقتنامه را از پیش پذیرفته بود.

در این باره در صص. 290-291 کتاب «افغانستان و ایران» نوشته داکتر یوسف حقیقی چنین می خوانیم: «... در اثنای این تحولات در افغانستان، مجاهدان افغانی، انگلیسی ها را در حومه کابل شکست داده و آن ها را مجبور به عقب نشینی کرده و عده یی از مجاهدان در غزنی، حکومتی را به نام موسی خان- پسر خرد سال یعقوب خان تشکیل داده بودند (نگاه شود به کتاب : کاکر، «افغان، افغانستان»، ص 119). ایوب خان- پسر دیگر شیر علی خان، که حاکم هرات و طرفدار ایران بود، به رهبری گروهی دیگر از مجاهدان هرات و قندهار- شکست سنگینی به نیروهای انگلیسی در سال 1880 وارد کرد و همه افراد یک لشکر انگلیسی را به استثنای یک پزشک از میان برد.

انگلیسی ها که وضعیت در افغانستان را برای خود بسیار بحرانی می دیدند، *مذاکرات محرمانه یی را با عبدالرحمان خان که در سمرقند بود، آغاز کردند. عبدالرحمان خان در این مذاکرات پذیرفت که قندهار از حکومت کابل مجزا باشد و قضیه هرات نیز به وسیله وزارت خارجه بریتانیا حل شود و رابطه انگلستان و افغانستان نیز بر پایه پیمان گندمک استوار گردد* (نگاه شود به کتاب توکلی، روابط سیاسی ایران و افغانستان، ص 26). بعد از این توافق، او که از سوی انگلستان حمایت می شد، به افغانستان حمله کرد و با نیروهای ایوب خان رویارو شد.

یادداشت: برخی از تاریخ نگاران از جمله سر پرسی سایکس بر آن اند که انگلیسی ها نامه یی به امضای مادر عبدالرحمان خان به وی فرستادند و موافقت او را برای بازگشت به کشور و پذیرش فرمانروایی با مشی هوادار انگلیس جلب نمودند. (نگاه شود به : تاریخ ایران، نوشته سر پرسی سایکس) -گ.

¹⁰. سال 1995 درست نیست. کانوانسیون کابل (که نادرست به نام معاهده دیورند شهرت یافته است)، به سال 1993 میان سر مارتیمر دیورند و امیر عبدالرحمان خان به امضاء رسیده بود-گ.

ارضی [در سیمای یک گستره حایل-گ.] زاییده شد و پا به گیتی گذاشت، نه به خاطر این که دولتی ایجاد گردد و یا این که اراده ملی یی برای ایجاد چنین دولتی [از سوی خود مرم این کشور-گ.] موجود بوده باشد. (نگاه شود به شیتز 2006)

عبدالرحمان خان از سر ناتوانی، در 1893، ناگزیر بود «خط دیورند» را به عنوان مرز با هند بریتانیایی که در گذشته توسط پیمان گندمک به تاریخ 26 می 1879 میان هند بریتانیایی و حاکم وقت افغان- یعقوب خان بر پایه موازین حقوقی [بین المللی-گ.] عقد گردیده بود، به رسمیت بشناسد. با این هم، در این بحث، در پژوهش های [تاریخدانان و سیاست شناسان-گ.] در این زمینه اختلاف نظرهایی هست که آیا او زیر عنوان خط دیورند مرزهای گستره زیر مسوولیت سیاسی خود و یا مرزهای دارای مقبولیت و رسمیت بین المللی را درک می کرد؟

برداشت های متفاوت در مورد مفهوم این مرز در آن متبارز شد که امیر افغان و توابع او (از جمله بدخشان و کنر) هنوز پس از تثبیت مرزها تقاضای مالیات گیری و اعلام وفاداری از مناطقی را داشتند (از جمله از چترال)، که دیگر کنون زیر حاکمیت بریتانیا بودند (نگاه شود به نوئل 1997).

حاکمان افغان هنوز تا اوایل سده بیستم، با توجه به علایق شخصی خود در مناطق شرقی قبایلی چنان رفتار می کردند که گویی هرگز مرزی وجود نداشته باشد (نگاه شود به: هارون 2007).

شکل 1 : قبایل پشتون و گروه های تباری یی که در امتداد خط دیورند بود و باش دارند

استان	های	مرزی
هند بریتانیایی / پاکستان	قبایل پشتون و گروه های تباری در منطقه مرزی	افغانستان
هند بریتانیایی / پاکستان		افغانستان
چترال		بدخشان
قرغزها		
چترال		کنر
چترال		نورستانی
باجور		
کنر		سالار زی
سالار زی		

ماموند		باجور
		کنر
		ماموند
موشانی		باجور
		کنر
		موشانی
چارمنگ		باجور
		کنر
		چارمنگ
کنر		مهمند (مومند)
	مهمند	مهمند
ننگرهار		خیبر
شینواری		(جلال آباد)
		شینواری
پکتیا		کورم (کرم)
	جاجی/سکانی	توری*
پکتیا		وزیرستان
	وزیری	وزیری
قندهار		چمن
	اچکزی	اچکزی
قندهار		چمن
	نور زی	نور زی
قندهار		چمن
	کاکر	کاکر
نیمروز/ هلمند		مری بگتی
	بلوچ ها	بلوچ ها

* توری ها و جاجی ها از یک قبیله هستند. یادداشت گزارنده: تفاوت میان توری ها و جاجی ها در آن است که جاجی ها سنی حنفی هستند و توری ها شیعه جعفری.

طراحی و پیاده سازی نمایه از: کنراد شیتز زیر نظر شاه زمان خان (1990 : 146)، و عظمت حیات خان. (2000).

هر چه بود، این قدرت های استعماری بودند که مرزهای افغانستان را تعیین کردند و از همین رو، عبدالرحمان خان در وضعی نبود که ادعاهای ارضی خود را مطرح و به کرسی بنشانند. قلمرو ملی افغانستان از همین رو نمونه برجسته ره آورد سیاست استعماری است.

با نگرستن به کل مرز، می توان به درستی آن را دادگرانه چونان یک مرز «ترسناک تباری» ارزیابی نمود (نگاه شود به وکیل: 1989 : 360).

خط دیورند در شمال خاوری از طریق کافرستان (نورستان) می گذرد و در جنوب از میان مناطق قبیله یی بلوچ ها امتداد پیدا می کند (نگاه کنید به نمایه 1). افزون بر این، این مرز سرزمین های بود و باش پشتون ها را بدون در نظر گرفتن وابستگی های قبیله یی شان، می بُرد. (نگاه شود به : عظمت حیات. خان 2000).

هر چه بود، در سر انجام کار، چنین شد که اقامتگاه تابستانی¹¹ پادشاهان افغان- پیشاور، که سیک ها در سال 1835 آن را گرفته بودند، به سمت هند بریتانیایی ماند و از دست افغان ها رفت.

خاکی که کنون گستره کشور افغانستان را تشکیل می دهد، در این حدود و ثغور و سیما، ریشه های تاریخی ندارد. این گستره، کانگومیراتی (تافته یی همجوشی) از بسیاری از ساختارهای فزونشمار اجتماعی و فرهنگی سازه های متمایز و متفاوت باشندگان را در بر می گیرد.

مشکل اصلی ایجاد افغانستان همچنین در ناهمخوانی و ناسازگاری میان نام آن و باشندگان بس تبار یا چندین تباری (مولتی اتنیک) آن بود. «افغان» همتاواژه فارسی «پشتون» است، به همین دلیل است که افغانستان بارمعنای «سرزمین پشتون ها» را بر پشت می کشد.

به خودی خود، این واقعیت که خط دیورند را از میان مناطق قبیله یی پشتون ها کشیده اند، اهمیت بالایی را که این مرز برای مقوله دولت ملی افغانستان¹² دارد، می تواند برآورد کند (شیتز 2003).

¹¹. تابستانی- درست نیست. پیشاور اقامتگاه زمستانی شاهان درانی بود. -گ.

¹². دردمندان تا کنون هیچ تعریف رسمی یی از مقوله «دولت ملی» افغانستان که همه باشندگان کشور در زمینه آن با هم وفاق داشته باشند، ارائه نگردیده است. سیاست های موهوم و مبهم دولت های اولترا ناسیونالیستی کشور در سده بیستم که سوگمندان تا کنون هم ادامه دارد، برخاسته از اندیشه های اولترا ناسیونالیستی پدید آمده در اوایل سده بیستم است که در دوره پس از جنگ جهانی دوم به گونه ابزاری از سوی هند و شوروی پیشین که هر یک بنا به منافع آزمندان خود به دامن زدن آن می پرداختند.

این سیاست ها پیرامون محور اعلام نشده ادعای ارضی بر پاکستان و متوجه تجزیه و در واقع نابود ساختن این کشور است که تا کنون زیان های فاجعه باری را برای مردم هر دو کشور رسانیده است. به ویژه باشندگان بینوای گستره مرزی در اثر این سیاست های ناسخته و ناپخته دولتمداران تند رو تبارگرا، بار سنگین تلفات و زیان

بحث اصلی (آوند هسته‌ی) این مقاله این است که در شالوده ریزی دولتی افغانستان هنگام ایجاد آن با مرزبندی خودسرانه یعنی کشیدن خط دیورند، تخم بسیاری از درگیری‌های تند و خشونت‌های کنونی در منطقه پاشیده و کاشته شد.

ایجاد پاکستان در سال 1947 به عنوان وارث حقوقی هند بریتانیایی نیز در پهلوی همه این‌ها زمینه‌ساز پیچیده شدن به رسمیت شناختن خط دیورند به عنوان مرز بین المللی گردیده است که در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

پشتونستان- مرزبندی دولت ملی:

جنجال بر سر خط دیورند از سال 1920 با پاگیری ناسیونالیسم پشتون، که مشروعیت بین المللی مرز را زیر سوال برد، دامن زده شد و بر افروخته تر گردید.¹³ پشتون‌های ناسیونالیست¹⁴ برای بی اعتبار ساختن معاهده گندمک که شالوده مرزبندی‌ها را فراهم گردانید، تا به امروز بهره برداری‌های ابزاری گوناگون و هنگامه سازی می نمایند. آن‌ها بر این باورند که عهدنامه برای صد سال مدار اعتبار بوده است!¹⁵

حتا دلیل پشتیبانی پاکستان از طالبان در سال‌های دهه 1990، با این توضیح داده می شود که پاکستان تنها با شرایط از پیش تعیین شده‌ی آن‌ها حمایت کرده بودن تا از شعله ور شدن دوباره مساله پشتونستان جلوگیری نماید. هر چه است، در

های ناشی از آن را کشیده اند. به گونه‌ی که روزی نیست که ده‌ها کشته و زخمی ندهند و خانه‌ها و کاشانه‌های شان با خاک و خون یکسان نگردد. تازه پایان این ماجرا روشن هم نیست. -گ.

¹³ در کتاب «نبرد افغانی استالین: سیاست قدرت‌های بزرگ بر سر افغانستان، و قبایل پشتون» آشکارا دیده می شود که آلمان و متحدان آن از یک سو و شوروی پیشین از سوی دیگر، در این برافروختن این آتش (که هر یک بنا به مقاصد ابزاری خود در آن هیمنه می انداختند) دست داشتند. پس از جنگ جهانی دوم هندوستان و شوروی پیشین آتش افروزان اصلی این هنگامه بودند-گ.

¹⁴ بهتر بود هرگاه گفته می شد اولترا ناسیونالیست‌ها زیرا ناسیونالیسم معتدل روی هم رفته بار منفی ندارد. ناسیونالیسم هنگامی سزاوار نکوهش و سرزنش می شود که از جاده اعتدال برآمده و به اولترا ناسیونالیسم مبدل گردد. -گ.

¹⁵ روشن است که چنین چیزی حقیقت ندارد. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول. عین موضوع در باره کنوانسیون کابل (که نادرست به نام «معاهده دیورند» معروف گردیده است) گفته می شود که فاقد اعتبار تاریخی است. -گ.

اصل قرار داد (معاهده)¹⁶ در هیچ جایی چنین تذکری دیده نمی شود که برای مدت محدودی اعتبار داشته باشد (نگاه شود به ارتچیسن 1983).

آوند دیگری که آورده می شود، این است که معاهده در آن هنگام تنها به انگلیسی عقد گردیده بود. در حالی که باید به زبان فارسی هم امضاء می شد. از این رو، مطابق استانداردهای بین المللی نبوده است.

سر انجام، به آن اشاره می شود که معاهده میان افغانستان و هند بریتانیایی عقد شده است و اعتبار حقوقی آن به گونه اتوماتیک به پاکستان تعلق گرفته نمی تواند.

ستیزه بر سر خط دیورند را بایسته است در گام نخست در پیوند با پدیدآیی ناسیونالیسم پشتون بررسی کرد. چه در پاکستان و چه در افغانستان در میان پشتون هایی که از الگوهای قبیله یی بسیار فاصله گرفته و آماج روندهای نوگرایی قرار گرفته بودند، چنین اتفاق افتاد که زیر پوشش چتر ایدئولوژی ملی پشتون در آیند. (نگاه شود به : شیتز 2003).

این بود که برج و باروی ناسیونالیسم پشتون در شهرها و شهرستان ها (مناطق نیمه شهری) ساخته شد؛ در حالی که بر عکس، در مناطق روستایی در امتداد مرزها رقابت های قبیله یی یک نوع ملی گرایی خاص خود را پرورده است: بر این اساس، مطالعات علمی (به عنوان مثال روبین 1995) گواه بر آن اند که تفاوت های عمده یی میان پشتون های «قلنگ» (qalang) و پشتون های «ننگ» دیده می شود.¹⁷

ناسیونالیسم پشتون برای نخستین بار در سال های دهه 1920 در مناطق زیرکنترل بریتانیا مانند گستره حومه پیشاور سر بر

¹⁶. آقای شیتز در مقاله، واژه «قرار داد» را به کار برده اند. مگر، با توجه به این که در همه اسناد و کتاب های تاریخ درون کشور، از واژه «معاهده» کار گرفته شده است، ما هم «معاهده گندمک» نوشته ایم. -گ.

¹⁷. پشتون های «قلنگ» به آن پشتون هایی اطلاق می گردد که در جاهای هموار بود و باش دارند. ننگ- را می توان به گونه تحت اللفظی فخر، غرور، مباهات و آبرو و عزت ترجمه کرد. یعنی پشتون های با ننگ. با توجه به این [دو کدکس بومی پشتونوالی-گ.]، می توان گفت که در مناطق هموار یک نوع لایه بندی اقتصادی در نظام قبیله یی نهادینه شده است. بر عکس، در مناطق کوهی، ننگ چونان مساله مرکزی درک قبیله یی پنداشته می شود که در اندیشه برابری همه پشتون ها بازتاب می یابد. (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره نظام قبیله یی پشتون ها نگاه شود به : جانس و هاس 1975 و نیز اشتویل 1981 و گلاتسر 1998).

آورد. درست همین جا بود که جنبش خدایی خدمتگزار،¹⁸ معروف به «سرخ جامه گان»،¹⁹ به رهبری خان عبدالغفار خان به میان آمد.

هدف دارای اولویت سرخ جامگان، لرزان ساختن حاکمیت بریتانیا بود، در حالی که ایجاد یک دولت جداگانه خودی در گام نخست نمی توانست مطرح باشد. با فروپاشی هند بریتانیایی در پی یک همه پرسی (رفراندم) بسیار بحث انگیز و پر جنجال در سال 1947 سر انجام استان مرزی شمال باختری (NWFP) به پاکستان پیوست. ایجاد یک کشور جداگانه «پشتونستان» و یا پیوستن به افغانستان در این همه پرسی اصلا مطرح نگردیده بود. (نگاه شود به ک. ام. خان 1981 و نیز فرانک 1952).

قطعنامه بنو که به تاریخ 21 جون 1947 به اتفاق آراء در جرگه سراسری صوبه سرحد (استان مرزی شمال باختری) به تصویب رسید، مگر هرگز تحقق نیافت، بر اعلام ایالت سرحد به عنوان یک کشور مستقل- «پشتونستان» تاکید داشت.

افغانستان به نوبه خود از آوان تاسیس پاکستان، با بهره گیری از مساله پشتونستان کوشیده است خود را وکیل مدافع پشتون ها معرفی نماید.

با توجه به بحث برانگیز بودن خط دیورند از دیدگاه حقوق بین الملل، کابل معتقد است که افغانستان به عنوان «کشور افغان ها» [پشتون ها]-گ.]، حق ویژه یی دارد تا برای رفاه و حق تعیین سرنوشت ملی قبایل پشتون در هر دو سوی خط دیورند بذل مساعی نماید.²⁰ (نگاه شود به بورخارد 1989). هر چه است، کابل

¹⁸. در واقع، این حزب Society of Afghan Reformation بود که به سال 1921 در کنار برکه های حومه پیشاور پی ریزی شده بود و پسان ها به Afghan Youth League تغییر نام کرد. (نگاه شود به بینوا 1952 و دیان زیرکیار 1978).

¹⁹. جنبش سرخ جامگان از دیدگاه باوری به اندیشه های گاندی نزدیک بود و حزب کانگرس همراهی و همسویی داشت. متفاوت از دیدگاه های سنگواره یی پشتون هایی که هوادار رفتارهای خشونتبار بودند، سرخ جامگان هوادار یک نوع مقاومت عاری از خشونت بودند (نگاه شود به بانرجی 2000).

²⁰. بر خلاف، پاکستانی ها بر این باور اند که چون افغانستان، پاکستان را به رسمیت شناخته است و بالتبع همه مرزهای بین المللی پاکستان را نیز به رسمیت شناخته است، حق ندارد در امور داخلی این کشور مداخله نماید. مساله تعیین حق سرنوشت پشتون های پاکستانی، موضوع درونی خود پاکستان و باشندگان ایالت سرحد می باشد و هیچ ربطی به افغانستان ندارد. حق تعیین سرنوشت، حق مسلم همه باشندگان پاکستان، از جمله پشتون های پاکستانی است که آن ها با برخورداری از آن در همه پرسی سال 1947 پیوستن خود به پاکستان را برگزیده اند. مگر، هیچ کشوری دیگری حق ندارد به بهانه حق تعیین سرنوشت در امور داخلی پاکستان مداخله نماید.

پیوسته خواهان دادن حق تعیین سرنوشت برای پشتون ها در پاکستان است.

کشاکش بر سر پشتونستان در سال های 1955، 1961 و 78/1977 افغانستان و پاکستان را در آستانه جنگ قرار داده و موجب آن گردید که پاکستان در سال های دهه های 1950 و 1960 هر از چند گاهی مرز خود با افغانستان را ببندد. (نگاه شود به: پل وال 1990).

این محاصره همیشه چونان یک تدبیر موثر [(ابزار فشار) -گ.] کارایی داشته است تا افغان ها را وادار سازد سر به گریبان خود فرو ببرند. چون در گذشته تقریباً تمام تجارت خارجی افغانستان از طریق کراچی صورت می گرفت.

مساله پشتونستان هنگامی به اوج خود رسید که لویه جرگه برگزار شده در کابل در 1949، خط دیورند را از دیدگاه حقوق بین المللی بی اعتبار اعلام نمود.²¹

پاکستانی ها چنین آوند می آوردند که هرگاه هر کشوری آغاز به این کند که برای اقلیت های بیرون از مرزهای شان بنا به دلایل همتباری یا همزبانی یا هم آیینی تعیین تکلیف نماید، و یا آن ها را در برابر حکومت مرکزی شان به بهانه حق تعیین سرنوشت بر انگیزد و یا زیر هر نامی که باشد، با دور زدن حکومت مرکزی با آن ها وارد کدامین تعامل گردد، نظم و ثبات جهانی برهم خواهد خورد و این نقض آشکار موازین حقوقی بین المللی می باشد.

چیزی که روشن است، این است که آوندهای پاکستان در عرصه بین المللی از پشتوانه نیرومند حقوقی و منطقی برخوردار است و از همین رو، دولت های افغانستان هیچگاهی نتوانسته اند پشتیبانی گسترده جامعه جهانی و مجامع بین المللی از جمله سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی را برای به کرسی نشاندن ادعاهایی خود جلب نمایند. -گ.

²¹. شماری از کارشناسان بر آن اند که این لویه جرگه با کارگردانی شوروی ها و هندی ها (که هر یک مقاصد خود را دنبال می کردند) از پشت پرده به همکاری داوود خان که برای دستیابی به قدرت در کشور به یک دستاویز نیاز داشت، برگزار گردید.

به گفته این کارشناسان، چیزی که تا کنون در آثار سیاسی ما در آن خلط مبحث شده است این است که پیوسته گفته می شود که دولت های افغانستان هیچگاهی «خط دیورند» را به رسمیت نشناخته اند! و یا این که هم هرگاه به رسمیت شناخته اند، زیر اجبار و فشار و زور بوده است، از این رو بی اعتبار است. به باور این کارشناسان در مساله «پشتونستان» و «خط دیورند» چند موضوع با هم آمیخته می شود:

- 1- موضوع «سرزمین های از دست رفته» که پیوند یکرستی به «موافقتنامه دیورند» ندارد و مدت ها پیش از پدید آمدن کشوری به نام «افغانستان» در سیمای کنونی در نقشه های سیاسی جهان و امضای کنوانسیون کابل (موافقتنامه دیورند) در چند مرحله از امپراتوری درانی (نه از افغانستان کنونی) جدا شده بود و امروز دیگر به تاریخ پیوسته است. در واقع، امروز، پس از گذشت دو سده، پس از یک رشته دگردیسی ها و تحولات جیوپولیتیکی و جیو استراتژیکی، به جای امپراتوری فرو پاشیده درانی، دو کشور مستقل افغانستان و پاکستان به میان آمده اند که هر دو از سوی همه کشورهای جهان به رسمیت شناخته شده اند و هیچ یک حق ادعای ارضی بر دیگر (در واقع میراث بازمانده از امپراتوری درانی) را ندارند.
- 2- این دعوا که پاکستان زاییده سیاست های استعماری انگلیس بوده است، نیز از هیچ منطقی برخوردار نیست. چه، تقریباً همه کشورهای جهان سومی (به شمول خود کشور افغانستان در شمال کنونی) و حتا برخی از کشورهای اروپایی در سیمای امروزی، زاییده سیاست های جهانی و منافع کشورهای بزرگ اند.
- 3- کنوانسیون کابل (موافقتنامه دیورند) که میان هند بریتانیایی و شخص عبدالرحمان خان به امضاء رسیده بود و تنها در زمان زندگی امیر اعتبار داشت، پس از مرگ او از اعتبار افتاد و دیگر مطرح بحث نیست. روشن نیست کسانی که از «معاهده دیورند» سخن می گویند، چه می خواهند؟ چنین معاهده یی هرگز وجود نداشته است. هرگاه منظور شان کنوانسیون کابل باشد، آن هم پس از مرگ عبدالرحمان خان به تاریخ پیوسته است.
- 4- تعیین مرزهای بین المللی کشوری به نام افغانستان در حدود و ثغور و سیمای کنونی، بر پایه سازش های انجام شده میان امپراتوری بریتانیای کبیر و امپراتوری روسیه تزاری در چندین موافقتنامه و معاهده و قرار داد و سازشنامه اعم از تحریری و شفاهی در زمان های فرمانروایی امیر یعقوب خان، امیر عبدالرحمان خان، امیر حبیب الله خان، امیر امان الله خان، نادر خان و ظاهر خان بازتاب یافته است.

این مرزها، مرزهای شناخته شده بین المللی کشور اند که از سوی همه کشورهای جهان و مجامع بین المللی از جمله سازمان ملل به رسمیت شناخته شده اند و تغییر ناپذیرند و هرگونه ادعا در تغییر آن از دیدگاه حقوق بین الدول مردود است و هیچ پایه حقوقی ندارد. هنگام به قدرت رسیدن عبدالرحمان خان، انگلیسی ها به او پیشنهاد کرده بودند که تنها در صورت پذیرفتن معاهده گندمک حاضر اند او را بر اورنگ شهریار افغانستان بنشانند و او هم از پیش آن را پذیرفته بود.

در دوره امان الله خان هم انگلیسی ها از پیش شرط گذاشته بودند که تنها با به رسمیت شناختن «خط دیورند» به عنوان مرز بین المللی افغانستان، حاضر اند استقلال این کشور را به رسمیت بشناسند و امان الله خان هم آن را پذیرفته بود و دو بار طی قرار داد های رسمی این خط را به عنوان مرز بین المللی کشور به رسمیت شناخته بود و سر انجام هم پس از تشکیل کشور

پاکستان، افغانستان آن کشور را به رسمیت شناخت و این گونه، هر گونه دعوا بر سر مساله خط دیورند، هیچ پایه یی ندارد. روشن است که کشور از دیدگاه حقوق بین الدول تعریف مشخص دارد- متداول ترین تعریف کشور این است که «کشور گستره جغرافیایی یی است که در چهارچوب مرزهای شناخته شده بین المللی قرار داد و در آن باشندگانی زندگی می نمایند، که ارزش های مشترک تاریخی، فرهنگی و منافع مشترک سیاسی و اقتصادی آنان را به هم پیوند داده است».

پرسشی که مطرح می گردد، این است که آیا می شود کشوری را به رسمیت شناخت، مگر مرزهای شناخته شده بین المللی آن را به رسمیت نشناخت؟ این گونه، پس از به رسمیت شناختن پاکستان از سوی افغانستان، دیگر حرفی برای کنکاش و جر و بحث در زمینه نمی ماند.

5- موضوع حق تعیین سرنوشت برادران پشتون و بلوچ ما که هیچ ربطی به مردم افغانستان ندارد و هرگونه مداخله در امور آنان چونان مداخله در امور یک کشور مستقل نه تنها روا نیست، بل نقض آشکار موازین حقوقی بین المللی هم شمرده می شود.

6- هر گونه دعوایی بر سر این که قرار داهای گذشته زیر اجبار به امضاء رسیده اند، فاقد اعتبار حقوقی است. البته، این درست که در عصر استعمار همه قرار دادها و معاهدات و پیمان ها زیر فشار عقد گردیده بودند. مگر، هر چه است، همه از اعتبار برخوردار اند. چه، هر گاه چنین نباشد، هر چه قرار داد و معاهده و پیمان در جهان است، از اعتبار ساقط گردیده و منجر به چنان درهم و برهی در سراسر گیتی خواهد گردید که دشوار است پیامدهای آن را پیش بینی کرد.

7- سر انجام، باید نشاندهی کرد که مشکل اصلی میان افغانستان و پاکستان نه بر سر به رسمیت شناختن خط دیورند به عنوان مرزهای بین المللی میان دو کشور است، چه افغانستان بارها این خط را چونان مرزهای بین المللی به رسمیت شناخته است و دیگر کسی در جهان به به رسمیت شناختن آن نیازی ندارد. موضوع بر سر این است که لویه جرگه سال 1949 به گونه یک جانبه همه قرار داهای استعماری گذشته میان همه دولت های پیشین افغانستان در رابطه با «خط دیورند» را باطل و فاقد اعتبار اعلام نموده بود.

کنون بایسته است برای گذاشتن نقطه پایانی بر این درامه خونین و عادی ساختن روابط میان دو کشور برادر افغانستان و پاکستان، بار دیگر لویه جرگه یی برگزار و فیصله های لویه جرگه سال 1949 را ابطال نماید. مگر، بایسته است نشاندهی نمایم که پیش از برگزاری چنین لویه جرگه یی، دولت های افغانستان و پاکستان زیر نظر سازمان ملل بر سر چند موضوع با هم به توافق برسند:

1- پایان دادن به مداخلات در امور یک دیگر و دادن تضمین بین المللی زیر نظر سازمان ملل در زمینه

2- دادن تسهیلات بندری و ترانزیتی برای افغانستان

به سال 1955 ظاهر شاه حتا خواهان پیوستن «پشتونستان» به افغانستان گردید. (نگاه شود به: ک. م. خان، 1981). در حمایت از این داعیه، حکومت افغانستان روزی را به نام روز «جشن پشتونستان» اعلام نمود که همه ساله از آن بزرگداری می شد و ریاست گردشگری افغانستان [«گرزندوی»-گ.] به سال 1969 نقشه یی را به چاپ رساند که در آن ایالت سرحد هم در قلمرو افغانستان گنجانیده شده بود (نگاه شود به: مارتین 2008).

در پهلوی آوندهای تباری، کابل حقانیت خود را در مساله پشتونستان با دلایل تاریخی و [جغرافیایی-گ.] نیز توجیه می کرد (مونتگانو 1963). این گونه، گستره امپراتوری احمد شاه بابای درانی (1747-1772) و همچنین گستره «آریانای باستان» به عنوان پشتوانه مشی الحاق گرایانه (ایردنتیسم) افغانستان به میدان آورده شد (نگاه شود به: عظمت حیات‌خان، 2000).

آن چه مربوط به استدالات حقوقی می گردید، پرسش اساسی این بود که پشتونستان در واقع متشکل از چه سرزمین هایی خواهد بود؟ برداشت حد اقلی این بود که پشتونستان با همان ایالت سرحد منطبق است که اکثریت باشندگان آن پشتون ها اند. مطالبات فزونخواهانه تر از این که دولت کابل هر از چند گاهی دوست داشت آن را مطرح نماید، این بود که ایالت بلوچستان را نیز بخشی از پشتونستان قلمداد می کرد. این ادعا، با آن مستدل می گردید که افزون بر این که در بلوچستان شمار بسیاری از پشتون ها بود و باش دارند، این سرزمین تا میانه های سده نهم بخشی از امپراتوری درانی شمرده می شده است.

روشن است چنین چیزی تنها هنگامی میسر شده می تواند که کانسپت گلوبالی برای امنیت و ثبات جهانی تدوین شده و نظم به راستی نوینی در جهان حاکم شود و کشورهای بزرگ به کشاکش ها و همچشمی های خود پایان داده و بر سر تقسیم دادگرانه منابع انرژی و گستره نفوذ به تفاهم پایدار دست یابند. همچنین مادامی که در افغانستان یک دولت فرا گیر و مستقل ملی با مشارکت دادگرانه و راستین همه باشندگان کشور، به میان نیاید، محال است این داستان دنباله دار شوم استعماری به پایان برسد.

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به کتاب (دیورند: پایان خط نزدیک منی شود: میخ آخر بر تابوت «تابوی دیورند»، با ویرایش همین قلم، گزیده مقالات در باره خط دیورند).-گ.

ابوی] داکتر خلیل احمد-گ.]، برای مدلل ساختن این که چرا سراسر سرزمین های باختری رود سند به پشتونستان و از همین رو به افغانستان تعلق دارند، به آریانای باستان اشاره می کند:

«مناطق که کنون سرزمین های پشتون ها- پشتونستان را در بر می گیرند، استان های شرقی افغانستان باقی می مانند. رود سند به عنوان یک مرز تاریخی و طبیعی میان افغانستان که در آن برهه «آریا ورته»، «آریانا» و «خراسان» خوانده می شد، و [هند-گ.] بوده است (نگاه شود به: ابوی 1962: 13).

دلیل واقعی یی که چرا کابل بلوچستان را بخشی از پشتونستان («پشتونستان جنوبی») می خواند، سرشت استراتیژیک²² داشت، که این گونه امیدوار بود به اقیانوس هند راه یابد و در نتیجه بر موقعیت محصور در خشکی افغانستان چیره گردد.

برای حمایت از این نگرش الحاق گرایانه، کابل همواره سیاست های فعالی در گستره مرزی و در استان مرزی شمال باختری پاکستان (ایالت سرحد) پیش می برد. این بود که دولت افغانستان وزارت را به نام وزارت امور سرحدات و قبایل²³ به وجود آورد، که در واقع کمتر به مسایل قبایل می پرداخت و بیشتر دست اندر کار تمویل و سازماندهی مقاومت پشتون ها در برابر اسلام آباد و نیز رهایی پشتون ها از زیر ستم ملی، با اقداماتی چون ایجاد مدارس پشتونستان بود (نگاه شود به مردان 2008).

²². در پشت این ادعا، آشکارا دست های شوروی پیشین دیده می شود که دولتمردان بی تجربه کابل را پیوسته به ماجراجویی بر می انگیخت. چه، افغانستان دلیلی نداشت برای دست یافتن به «آب های آزاد» چنان جلو برود که با ادعاهای بی پایه و موهوم ارضی به سه چهارم خاک یک کشور همسایه، یکسره هستی خود را به مخاطره بیندازد. *داکتر موسی شفیق- صدر اعظم فقید افغانستان، از انگشت شمار سیاستمدارانی بود که آینده خطرناک این بازی را پیش بینی کرده بود و باری در یک مصاحبه گفته بود که «ما نباید افغانستان را قربانی پشتونستان کنیم».* درس تلخ تاریخ، بارها حقانیت این برداشت راهبردی او را به اثبات رسانیده است. -گ.

²³. در آغاز، این اداره به نام «ریاست مستقل قبایل» در دوره صدر اعظمی داکتر یوسف خان به وجود آمد که نخستین رییس آن گل پاچا الفت بود.

سپس در دوره ریاست جمهوری داوود خان به وزارت سرحدات ارتقا داده شد و نام «وزارت امور سرحدات» را به خود گرفت که نخستین وزیر آن- پاچاگل وفادار- از افسران تحصیل یافته در شوروی بود. سپس، در دوره حاکمیت حزب دمکراتیک خلق، به نام «وزارت اقوام و قبایل» به میان آمد که نخستین وزیر آن- نظام الدین تهذیب بود. این وزارت کنون هم به نام وزارت امور سرحدات و قبایل در ساختار دولت کنونی فعالیت دارد. -گ.

در مقابل، پاکستان از همه جنبش‌های مخالف با دولت افغانستان، برای تضعیف دولت افغانستان پشتیبانی می‌کرد.²⁴ (نگاه شود به ک. م. خان 1981).

²⁴. مادامی که شوروی پیشین در دوره جنگ سرد به عنوان یک ابر قدرت پشتیبان دولت‌های افغانستان بود، و اعراب هنوز به ثروت‌های بادآورده نفتی دست نیافته بودند، و هر دو دولت افغانستان و پاکستان از بازی خونبار «پشتونستان» خسته شده بودند و در پی راهیافتی برای برون رفت از بن بست بودند، امید آن می‌رفت تا موضوع به گونه‌ی حل شود.

محمد رضا شاه پهلوی- شاهنشاه، ایران باری می‌خواست در اوایل دهه هفتاد سده بیستم به اختلافات ارضی دو کشور پایان بدهد، مگر، در پشت پرده این میانجیگری شاه، راهبرد بلند پروازانه‌ی زیر نام ایجاد «ایران بزرگ» با اشتراک کشورهای ایران، پاکستان و افغانستان پنهان بود که پسان‌ها کشورهای آسیای میانه و قفقاز شوروی هم می‌توانستند به آن بپیوندند. در واقع، تشکیل یک اتحادیه نو ضد شوروی به رهبری امریکا در دستور کار او بود.

روشن است مسکو، چنین چیزی را بر نمی‌تابید. این بود که در پی تنیدن و گسترانیدن شبکه‌های مارکسیستی در میان نیروهای مسلح و دستگاه دولتی افغانستان درآمد. شوروی‌ها در 1972 به کمک افسران چپگرایی که در نیروهای مسلح افغانستان داشتند، ظاهر شاه را با یک کودتای نظامی که رهبری آن در ظاهر به دست داوود خان بود، از سر راه برداشتند. سپس هم برای سرنگون ساختن خود رضا شاه زمینه چینی نمودند.

با روی کار آمدن داوود خان و اعلام نظام جمهوری، موضوع «پشتونستان» بار دیگر با نیروی تازه‌ی شعله‌ور گردید. با این هم، داوود خان با پی بردن به بیهوده بودن بازی با این موضوع، باز هم با میانجیگری شاه ایران بر آن شد تا برای همیشه به این مساله پایان ببخشد.

این موضوع، خشم مسکو را که از نزدیکی سه کشور افغانستان، ایران و پاکستان و شکلگیری یک اتحادیه ضد شوروی به رهبری امریکا در مرزهای جنوبی خود در پهلوی خطر فرا رس بنیادگرایی و تند روی اسلامی که تازه رخ بر نموده بود، هراس داشت، بر انگیخت و بر آن شد تا تصمیم به واژگونی رژیم داوود خان بگیرند.

با سرنگونی شاه در ایران، داوود خان در افغانستان و نیز بوتو در پاکستان، و روی کار آمدن رژیم دمکراتیک خلق در افغانستان و به قدرت رسیدن جنرال ضیاء در پی یک کودتای نظامی در پاکستان؛ در پهلوی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران؛ کشاکش‌ها میان افغانستان و پاکستان بر سر مساله خط دیورند که دیگر به یک کشاکش‌ستارگ جهانی در همه ابعاد از جمله جیو پولیتیک، جیو استراتیژیک، جیو اکونومیک و «جیو ایدئولوژیک» در سیمای نبرد میان اسلام و کمونیسم تحول یافته بود، دامنه بسیار گسترده‌ی

هر چند هم، در شصت سال گذشته، پیوسته در پاکستان شعارهای دستیابی به یک دولت مستقل «پختونستان» و یا پیوستن به افغانستان به گوش می‌رسد، با آن هم بسیارپرسش بر انگیز به نظر می‌رسد که طرفداران ناسیونالیسم پشتون به راستی تجزیه پاکستان را در نظر داشته باشند. شاید چشمداشت آنان این باشد که با سر دادن این شعارها بتوانند به ابزارهایی برای تقویت نفوذ خود در نظام سیاسی پاکستان دست بیابند (نگاه شود به هاریسون 1981 و نیز بارت 1985).

هر چه بود، این گونه، در آغاز، نخبگان تحصیل کرده و نیز بازرگانان و زمیندارانی که تا جایی در عرصه توسعه اقتصادی و بازی های سیاسی پاکستان مشارکت داشتند، پیشتازان و

پیدا نمود. به گونه یی که پای همه کشورهای جهان در این «سیاهچاله بزرگ» جیوپولیتیک کشانده شد.

در این حال، دولت افغانستان به یاری شوروی پیشین به دستاویز اولترا ناسیونالیسم پشتون چسپیده بود و در برابر آن، کشورهای غربی به رهبری امریکا در تبانی با کشورهای عربی و حتا چین کمونیست دست به دامان راهبرد «جهاد اسلامی» در برابر اردوگاه کفر و الحاد شده بودند. در نتیجه، گستره افغانستان و پاکستان به کارزار کشاکش های جهانی مبدل گردید و بزرگ ترین نبرد اطلاعاتی جهان با بوق کرناهای عصر اتم به راه افتاد. این کار به پاکستان این امکان را فراهم آورد تا با بهره برداری ابزاری از دستاویز «جهاد»، در پی تحقق اندیشه دستیابی به عمق استراتژییک بیفتد و باژگونه در پی اشغال افغانستان بر آید. این بود که پاکستان آغاز به مداخلات بی پرده و لگام گسیخته در امور داخلی افغانستان نمود. به گونه یی که پایان آن را پیدایی نیست.

روشن است، بزرگ ترین بازنده این بازی مردم بینوای افغانستان به ویژه باشندگان پشتون تبار نوار مرزی بودند و هستند که خانه های شان به خاک و خون کشیده شد و صدها هزار کشته و میلیون ها زخمی دادند و جنگ نزدیک به سه دهه یی منجر به گریز میلیون ها تن از باشندگان کشور گردیده و حتا به واژگونی دولت افغانستان و اشغال آن به دست پاکستان و تندروان عرب انجامید.

تازه فرجام کار هنوز هم روشن نیست. پس از رویدادهای خونین یازدهم سپتامبر 2001، با آمدن نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا به افغانستان و واژگونی دولت طالبان، صفحه تازه یی از بازی بزرگ (که این بار می توان آن را دادگرانه «بازی سترگ» خواهد) در کشور و منطقه آغاز گردید تا دیده شود که دست سرنوشت ما را به کجا خواهد کشید.

به هر رو، چنانی که دیده می شود، بسیاری از بدبختی ها و سیه روزی های ما ریشه در زخم ناسور «پختونستان» و «خط دیورند» دارند. -گ.

پیشاهنگان مساله پشتونستان بودند (نگاه شود به ک. م. خان، 1981).

پس از فروپاشی پاکستان و جدایی بنگلادش از این کشور در سال 1971، اسلام آباد کوشیده است تا موفقانه این بخش نخبگان پشتون را به گونه متقاضی در چهار چوب یک سیاست متناسب تباری-زبانی به ادارات دولتی بگمارد و آنان در تدبیرها و برنامه های توسعه کشور ذینفع بسازند. (نگاه شود به: ماردن 2008). به خصوص، سهم پشتون ها در ارتش و سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) کنون بیش از حد چشمگیر است (نگاه شود به: حسین 2007).

در عین حال، به دلیل این که افغانستان از سال 1978 پیوسته درگیر جنگ بوده است و رو به فروپاشی گذاشته است، دیگر [مساله پشتونستان-گ.] برای ملی گرایان پشتون در پاکستان جذابیت ندارد.

هر چند در [بر افروختن آتش-گ.] «مساله پشتونستان» کابل به عنوان نیروی محرکه به نظر می رسد، پاکستان نیز به نوبه خود، همچنین منافع خود را در نفوذ در سیاست افغانستان می بیند. برای پاکستان، در پهلوی حل و فصل مساله پشتونستان، افغانستان در گام نخست با توجه به مناقشه با هند در مساله کشمیر مطرح است. اسلام آباد همواره بر اهمیت «عمق استراتژیکی» (نگاه شود به ویلکا: 2003:12) که در افغانستان دارد، تاکید می ورزد: این است که تا به امروز، اولویت فرماندهان ارتش پاکستان چنین بوده است که در صورت درگرفتن جنگ با هند، از پشت سر با کدام تهدیدی رو به رو نگردند و دست های آزاد داشته باشند تا در دو جبهه درگیر نشوند.

از این رو، یک اصل مسلم و ثابت در سیاست پاکستان در قبال افغانستان این است تا در افغانستان رژیم را بر سر کار بیاورد که برای اسلام آباد پذیرا باشد. از همین رو، درست سر از آغاز جنگ افغانستان در سال 1979 اسلام آباد مایل بوده است از احزاب نظامی افغانی این انتظار را داشته باشد تا با پاکستان علایق دوستانه داشته باشند- مانند گلبدین حکمتیار و یا طالبان- یعنی نیروهایی که بتواند بر آنان اعتماد داشته باشد و با توجه به جهان بینی مذهبی شان، آرمان های تباری-زبانی خود را به فراموشی بسپارند و یا دست کم تبارز ندهند. (نگاه شود به شیتز 2003).

با این هم، به محض این که حکمتیار باری پس از پایان اشغال شوروی بر هویت پشتونی²⁵ خود تاکید کرد، پاکستان بی درنگ کودک دوست داشتنی یکدانه خود را «شخص نا مطلوب» اعلام کرد.

قبایلیستان- مرزهای میان قبیله و دولت

کشمکش میان دولت های ملی (افغانستان و پاکستان) بر سر قانونی بودن خط دیورند که همچنین با تعارض میان دو مقوله قبیله و دولت روی هم انباشته شده است و به هم گره خورده است، به دوره استعمار بریتانیا باز می گردد.

حتا در طول حاکمیت بریتانیا بر هند، این که انگلیسی ها پیوسته در تلاش بوده اند تا قبایل مرزی پشتون را تحت کنترل بیاورند، یکی از بزرگترین چالش ها به شمار می رفته است. از همین رو بوده است که قبایل پیوسته در حال شورش و نا آرامی بوده اند و انگلیس به سختی در موقعیتی بوده است که بتواند شورش های قبیله یی را در هم بکوبد.

از میانه های سده نهم، بریتانیایی ها می کوشیدند با ایجاد دژها و پاسگاه ها و کشیدن خاکریزها و دیواره های نظامی در مناطق قبیله یی غرب رود سند، سیستم نامنهاد Sandeman را به میان بیاورند تا بتوانند نیمقاره هند را با آن از گستره نا آرام سرحد جدا بسازند و در امان نگه دارند. بریتانیایی ها در سال 1930 در مناطق قبیله یی مقررات نظامی وضع نمودند. در این حال، تنها در منطقه نا آرام وزیرستان بیست و هشت گردان (کندک) را نگه می داشتند که یک افزایش چشمگیر تمرکز نیرو را نسبت به جاهای دیگر نیمقاره هند به نایش می گذاشت (نگاه شود به: یاپ 1938).

در بعضی از سال ها، بریتانیایی ها ناگزیر بودند تا در بیش از سیصد جنگ و پیکار در گیر شوند. با این هم قبایل کماکان نمی ترسیدند به پاسگاه ها و دژهای جنگی یورش نبرند و پادگان ها را به محاصره نکشند.

با این حال، این مقاومت قبایل، برخاسته از یک هویت مشترک ملی نه، بلکه دقیقا بر عکس بر درک ذاتی قبیله یی شان مبتنی بر همچمی ها و رقابت های درونی شان استوار بود: این گونه، تفرقه ها و نفاق های پیوسته و رقابت ها میان هر یک از واحد های قبیله یی به تنهایی و به خودی خود موجب آن گردیده بود که ائتلاف های قبیله یی پیوسته در حال تغییر باشند. این رقابت های قبیله یی کار بریتانیایی ها را برای یافتن متحدان قابل اعتماد دشوار ساخته بود (نگاه شود به: هولدیش 1901).

²⁵. شاید اشاره به آن سخنان حکمتیار باشد که زمانی گفته بود «من نخست پشتون هستم، بعد مسلمان»-گ.

با وجود تثبیت شدن خط دیورند، مناطق قبایلی تحت حاکمیت بریتانیا چونان گستره «سرحدی جبهی یا قدامی امپریالیستی» مانده بود (نگاه شود به بیاختی 2000). این گونه، سیاست سرحدی (frontier policy) با سیاست قبیلہ یی (tribal policy) در هم آمیخته بودند (نگاه شود به: هارون 2007 : 13)

این کرکتر خط جبهی (Frontline- Charakter) در گذشته با آن برجسته شده بود که شبه نظامیان قبیلہ یی پاسبان مرزی، که در سپاه سرحدی (frontier Corps) تشکیل شده به سال 1907 گرد آمده بودند، از کارایی و درجه اطمینان بالایی برخوردار بودند. در این جا سخن بر سر هنگ (غند) ی است اجیر شده از جمع جنگجویان قبیلہ یی از سوی انگلیسی ها که توسط آن ها تمویل می شد و به گونه بایسته با سیاست پیشروی (فارورد پالیسی) بریتانیا و داعیه های بلند پروازانه ارضی آن، همخوانی داشت (نگاه شود به: هارون 2007).

درست، سپاه سرحدی، در این جا چونان نماد سرشت مبهم خط دیورند بودند: آن ها در گستره سرحدی میان مناطق تحت حاکمیت هند بریتانیایی و افغانستان وظایف امنیتی را به دوش گرفته بودند- جایی که در آن بریتانیایی ها یارای حضور مستقیم را نداشتند.

همچنین در دیگر عرصه ها اندیشه اصلی بریتانیایی ها- بازی کردن نقش غیر مستقیم در مناطق قبیلہ یی بود. این گونه، بریتانیایی ها در سال 1872 آیین نامه رسیدگی به قضایای جنایی در مناطق سرحدی را به تصویب رساندند که در آن حل و فصل مسایل حقوقی مربوط به درگیری های نظامی در مناطق قبایلی را به عهده ناظران بومی گذاشته بودند.

این نظم سیاسی نو، با یک تحول ساختاری قبیلہ یی به همراه بود. این گونه بریتانیایی ها توانستند، دفترهای ملک ها را چونان ستادهای فرماندهی های قبیلہ یی نهادینه نمایند و از طریق آن ها تغییرات مثبت مادی را رونما بسازند و مشروعیت ملک ها را با ترتیب شجره نامه ها و اصل و نسب شان تثبیت نمایند (نگاه شود به: هارون ، 2007).

با این کار، اصل برابری که کدکس قبیلہ یی ننگ، پشتون ها را با یک دیگر یکسان می پندارد، بر هم خورده، درهم شکسته شد (مارتن 2008).

این گونه، ملک در گذشته لقب آبرومندی بود که با داشتن آن یک عضو قبیلہ با داشتن ممیزات برجسته نسبت به دیگران، در چشم تشکیلات قبیلہ یی خود حیثیت رهبری را به دست می آورد (نگاه شود به: بارت 1959 ، احمد 1976).

دیگر، ملک پیشتاز به یک چهره رسمی و دارای استاتوس قابل پیشگیری مبدل شده بود که از طریق منابع بیرونی تامین مالی از لحاظ اقتصادی مطمئن شده بود. مارتین (2008 : 10) حتا از آن سخن می گوید که بدین وسیله ساختارهای «warlordism» (جنگ سالارانه) در منطقه مرزی پدید آمدند که هنوز هم سرنوشت ساز اند. افزون بر این، بریتانیایی ها تلاش داشتند تا قبایل را از طریق یک چهارچوب اداری و سیاسی محوطه راضی نگه دارند.

در سال های دهه 1890، منطقه یی که کنون در امتداد مرز افغانستان و پاکستان قرار دارد، در گستره قبيله نشین در آورده شده بود، که از درجه نسبتا بالایی از خودمختاری برخوردار بود.

در سال 1901، منطقه باختری رود سند به عنوان استان مرزی شمال باختری (ایالت سرحد) به اداره هند بریتانیایی مدغم گردید. حتا نام استان، کرکتر مرزی آن را نشان می دهد، که نه تنها بار سیاسی آن را، بل نیز یک مفهوم تمدنی را هم بازتاب می دهد.

این چهارچوب بندی به شکل نیرومندتر از این، در گستره قبایلی دیده می شد- که برای آن در محدوده هند بریتانیایی استاتوس ارضی ویژه یی با توجه به تفاوت اجتماعی آن اختصاص داده شده بود (نگاه شود به: هارون 2007).

این گونه، استان مرزی شمال باختری در یک محدوده باز تر و منطقه قبایل در یک محدوده تنگ تر انتقالی برای هند بریتانیایی «تمدن» نسبت به افغانستان «وحشی» تبارز کردند.

پاکستان پس از تاسیس، به رغم اقدامات متعدد نظامی، این فرصت را فرو گذاشت تا از همان آغاز مناطق قبيله یی را (به دلیل آن که دولت تازه تاسیسی بود)، اداره کند (نگاه شود به: خان 1981؛ یاپ 1983).

این بود که اسلام آباد کوشید تا با شیوه هایی چون رشوه دهی، دست یازی به اقدامات تلافی جویانه و... شورش های قبيله یی را به حداقل نگه دارد. همچنین، سپاه سرحدی در مرز با افغانستان کنار گذاشته شد. تنها پس از جدایی بنگلادش بود که اسلام آباد تلاش هایی را به خرج داد تا مناطق قبایلی را بیشتر به خود پیوند دهد. این گونه، پاکستان در سال 1970 بار دیگر نظم اداری مناطق قبيله یی را که زمانی انگلیسی ها برقرار نموده بودند، دو باره اعاده کرد. گستره قبيله یی در چهار چوب منطقه اداری فدرال قبایلی (FATA) در آورده شد و به طور مستقیم زیر نظر رییس جمهور پاکستان در آورده شد.

مناطق قبیله‌ی از آن هنگام تاکنون از سوی نمایندگان (اجنت‌های) سیاسی اداره می‌شود که به گفته اسپاین (نگاه شود به : اسپاین 1972 : 24) حیثیت «نیمه سفیر»، «نیمه فرماندار» را دارند.

از سال 1970 بدین سو، در FATA سر از نو آیین نامه رسیدگی به جرایم سرحدی که از سوی بریتانیایی‌ها مقرر شده بود، نافذ گردیده است.

با این هم، بدین وسیله طبقه بندی اجتماعی و اقتصادی جامعه قبیله‌ی تداوم می‌یابد که در آن ملک‌ها به عنوان نمایندگان مرکزی اجنت‌های سیاسی شمرده می‌شوند و از طریق آن‌ها داد و دهش‌ها صورت می‌گیرد. این کار بیگانگی بیشتری را میان ملک و هم قبیله‌ی‌هایی او پدید می‌آورد - چیزی که همچنین در محل نیز بازتاب می‌یابد. ملک‌ها بیشتر کماکان در گام نخست در شهر پیشاور بود و باش دارند و تنها گهگاهی برای بازدید از قبیله خود می‌روند (احمد 1977).

این گونه، FATA در یک وضعیت ویژه مانده است که در آن مناطق قبیله‌ی به پیمانانه کمی در توسعه اقتصادی کشور شرکت می‌کند و از حقوق سیاسی مرکزی خود محروم مانده است و از همین رو، تا به امروز، احزاب سیاسی پاکستانی و گروه‌های حقوق بشر در قبال FATA یک نگرش منسوخ («اناکرونیسمی»)²⁶ دارند (نگاه شود به : روبین و صدیقی 2006 ؛ آی سی جی 2006).

در افغانستان، مناطق قبایلی برخلاف، کدام وضعیت یا تشکیلات اداری جداگانه‌ی ندارند. با این هم، دولت نمی‌تواند هیچگاهی با قبایل در تعارض قرار بگیرد. این گونه، دولت به سختی می‌تواند به غیر از مراکز شهری مانند جلال آباد، خوست یا گردیز در مناطق قبیله‌ی پا بگذارد.

درست از اوایل سال‌های دهه 1930 قبایل جنوب افغانستان (به خصوص در «لویه پکتیا» (پکتیای بزرگ) که در پی یک جنگ داخلی هشت ماهه در سال 1929 نادر شاه را به تخت کابل بر نشاندند،²⁷ از آزادی‌های گسترده‌ی برخوردار گردیدند و تقریباً از دادن مالیه و سپری نمودن خدمت سربازی معاف گردیدند. جالب توجه است که در میان سربازان نادر شاه همچنین جنگجویانی از مناطق قبیله‌ی هند بریتانیایی دیده

²⁶ Anachronism - اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و سوانح اشخاص-گ.

²⁷ نادر خان در چهارچوب یک برنامه از پیش سنجدیده شده از سوی بریتانیای کبیر به یاری جنگجویان قبایل وزیر هند به پادشاهی رسید-گ.

می شدند،²⁸ که این امر یک بار دیگر بر نادیده گرفتن خط دیورند از سوی قبایلی ها تاکید دارد. امتیازات ویژه یی که تا به امروز ادامه دارد و از سوی بسیاری از افغان ها ناپسندیده ارزیابی می شود.

درست همانند پاکستان، در افغانستان هم مناسبات میان قبیله و دولت در درگیری های متداوم نمایان می شود. هر گونه تدبیرهای توسعه یی دولتی (از جمله ساخت و ساز جاده) قیام های بی درنگی را بر می انگیزد: اقدام دولت علیه قبایل کوهنشین غلزایی فروشنده که به طور غیر قانونی از راه پاکستان به افغانستان کالا می آوردند، به خصوص در سال های دهه 1930، و نیز تا سال های دهه 1960 به درگیری های خشونت آمیز انجامید.

اجرای قانون منع قاچاق چوب در سال های دهه 1940، به برخورد های خشونتبار با قبیله جدران انجامید.²⁹ تلاش دولت برای توزیع اسناد هویت (تذکره نفوس) در سال 1947، منجر به آن گردید که قبایل شینواری، مهمند، صافی و منگل به قلمرو هند بریتانیایی بگریزند تا این گونه ناگزیر نگردند تا مردان واجد خدمت سربازی خود را به گیر دولت بدهند.³⁰

²⁸. در واقع، در روی کار آوردن نادر خان، جنگجویان قبایلی هند بریتانیایی نقش اساسی و تعیین کننده داشتند که در هماهنگی با حکومت هند بریتانیایی به کمک او شتافته بودند. شمار این جنگجویان به هزاران نفر می رسید که از جمله نزدیک به سه هزار نفر از آنان بسیار خوب مسلح بوده و از کارایی بالای رزمی برخوردار بودند. -گ. (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به: نبرد افغانی استالین: سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون، برگردان همین قلم در وب لاگ www.arianfar.com).

²⁹. به گفته پروفیسور داکتر یوری تیخانف، در این ماجرا، گناهکار اصلی سردار هاشم خان- صدر اعظم بود که بنا به منافع شخصی خود، در پهلوی خرید اجباری گندم از دهقانان به بهای سال های پیش از جنگ جهانی دوم، بردن چوب به هند بریتانیایی را برای قبایل منع کرده بود و به رغم مخالفت ظاهر شاه و سردار شاه محمود خان، فرمان سرکوب قبایل شورشی را داده بود. سردار داوود خان- فرمانده پادگان کابل (قوماندن قوای مرکز) هم بنا به غرور جوانی، هوادار کاربرد روش های سخت ابزاری و سرکوب قبایل با نیروی نظامی بود که در این ماجراجویی خونبار در کنار هاشم خان ایستاده بود. (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: نبرد افغانی استالین، بخش چهل و یکم - www.arianfar.com) -گ.

³⁰. در آن هنگام، در میان مردم قبایل آوازه افتاده بود که هدف دولت از توزیع تذکره نفوس این است تا جوانان آنان را شناسایی و به خدمت سربازی جلب نماید. این در حالی بود که نادرخان در ازای رسیدن به تاج و تخت کابل، به عنوان پاداش آنان را از خدمت سربازی معاف نموده بود و قبایلی ها تمایلی به گسیل فرزندان شان به خدمت عسکری نداشتند.

فرجام این درگیری، رویارویی خشونت آمیز میان ارتش افغانستان و قبیله صافی در سال های 1947 - 1949 بود.³¹

همچنین، گریز موقت کل قبیله منگل در سال 1959 این را که میزان بی اعتمادی قبایل پشتون نسبت به دولت افغانستان به چه پیمانۀ بزرگ بود، آشکارا به نمایش می گذارد. دلیل آن، کشته شدن چند افسر نظامی بود که درگیری های درون قبیله یی را به دنبال داشت.³²

شورش قبایل چند دلیل داشت. نخست این که با رفتن جوانان شان به خدمت سربازی، نیروی کاری خود را از دست می دادند- چیزی که به ویژه در روستاها که پیشه اصلی مردم کشاورزی است، بسیار ارزنده می باشد. دو دیگر، این که در صورت لشکرکشی دولت بر قبایل، و یا هم بروز درگیری های میان قبیله یی- چیزی که هر از چند گاهی رو می داد، نه تنها از نیروی جنگی محروم می شدند، بل نیز جوانان شان گروگان دولت می گردید.

چنین بر می آید که داوود خان در آن هنگام این اندیشه را مطرح ساخته بود که معافیت از خدمت سربازی جوانان قبایل را از یگانه دبستانی که می توانند در آن چیزهایی از جمله سواد ابتدایی را بیاموزند، محروم می گرداند. از این رو، باید آنان را به انجام خدمت عسکری تشویق کرد. هر چند، این موضوع ربط مستقیمی به حادثه گریز جمعی قبایل به هند بریتانیایی از ترس سربازدهی به دولت نداشت؛ با آن هم در پخش آوازه ها چندان بی تاثیر نبوده است.

دلیل دیگری که در گریز قبایل کارگر افتاده بود، این بود که باشندگان مناطق مرزی به گونه سنتی گرفتن عکس را گناه تلقی می کردند (چنانچه طالبان تا کنون بر همین باور اند)- چیزی که برای چسپانیدن در تذکره ضرور بود. به ویژه باشندگان مناطق قبایلی از احتمال گرفتن عکس های دختران و زنان شان سخت ترسیده بودند- چیزی که به هیچ رو آن را بر نمی تابیدند.-گ.

³¹ در این درگیری های خونبار که به فرماندهی سردار داوود خان پیش برده می شد، تنها تلفات نیروهای دولتی به چهار هزار کشته و هزاران نفر زخمی می رسید. در باره تلفات مردم صافی و قبایل متحد با آن ها، آماری در دست نیست. مگر با توجه به این که در این نبردها نیروهای دولتی از هواپیماهای جنگی، توپخانه و آتشبارهای سنگین کار می گرفتند، می توان گمان زد که باید چند بار بیشتر از نیروهای دولتی بوده باشد. (نگاه شود به: نبرد افغانی استالین بخش چهل و یکم www.arianfar.com) -گ.

³² برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه مناسبات قبایل با دولت افغانستان نگاه شود به: احمد (1983 : 192-211) و نیز اندرسن (1983: 119-149)؛ بار فیلد (1978: 26-34)؛ دو پری (1973: 537)؛ فرولیش (1969: 177)؛ کلیمبورگ (1966: 69)؛ نیوول (1989: 113)؛ یاپ (1983: 150-191).

از ناتوانی (یا نبود) ساختارهای دولتی در هر دو سوی خط دیورند، هم در افغانستان و هم در پاکستان، در گذشته، بیش از هرکسی نخبگان قبیله‌ی بهره‌برداری می‌کردند. آن‌ها به عنون واسطه رابط میان دولت و قبیله برآمد می‌نمودند: در پاکستان، آن‌ها از طریق روابط خود با اجنت (نماینده) های سیاسی می‌توانستند موقف ویژه سیاسی و اقتصادی شان را تضمین نمایند. در افغانستان، بر خلاف، رهبران قبیله‌ی بهره‌گیری از این وضعیت به گونه روز افزون به جامعه شهری کابل سرا زیر می‌گردیدند (نگاه شود به: روبین 1992).

با این حال، این موضوع در روند تشکیل دولت در عصر مدرن کمترین اثری بر جامعه قبیله‌ی بر جا گذاشته است: نخبگان نوگرای قبیله‌ی شیف‌تگی کمتری به آن نشان می‌دادند که نهادها در مناطق قبیله‌ی را اصلاح نمایند و یا مدرنیزه سازند. این گونه، چنین بر می‌آید که در واقع، ارتقای یک رهبر قبیله‌ی به تراز یک نخبه نوگرا در گام نخست، منجر به برجسته تر شدن نقش وی در جامعه قبیله‌ی می‌گردد.

روابط میان قبیله و دولت در هر دو کشور با یک پارادکس (تناقض) نشانی شده است: اگر چه به نخبگان قبیله‌ی پشتون در هر دو کشور بیش از حد از سوی دولت امتیازاتی داده شده است، مگر با این هم، آن‌ها همیشه نگران حفظ خود گردانی قبیله‌ی و برعکس محدود ساختن تاثیر دولت بوده اند. این گونه، رهبران قبیله‌ی همواره از دولت‌های افغانستان و پاکستان کمک‌های مادی می‌گیرند، اما بسیار روشن است که مخالف هرگونه دخالت دولت در امور قبایل بوده و آن را رد می‌کنند.

گذشته از آن، آن‌ها هیچ علاقه واقعی‌ی به مساله پشتونستان نشان نمی‌دهند: برای آن‌ها بی تفاوت بوده است که استقلال شان از سوی دولت پاکستان یا دولت افغانستان تهدید شود. مثال برجسته در زمینه، پشتیبانی نخبگان قبیله‌ی و مذهبی در گستره قبایلی از امان الله خان در جنگ سوم افغان و انگلیس است. آن‌ها اعلام آمادگی نمودند به طور عام و تام به سمت امان الله ایستاده و حاکمیت وی را بپذیرند. در این حال، تنها شرط خود را حفظ خودمختاری محلی شان اعلام نموده بودند (هارون 2007).

این روحیه خودمختاری قبیله‌ی بیشتر با روایات افسانه‌ی در باره قیام‌های پیروزمندانه قبایل در برابر همه استیلاگران خارجی- از هندوستان مغولی تا ایران صفوی در سده‌های شانزدهم تا هژدهم گرفته تا بریتانیا در سده نوزدهم و در نیمه نخست سده بیستم و دولت‌های افغانستان و پاکستان در طول سده بیستم و در شوروی در دهه 1980 سده بیستم در هم آمیخته است.

هرگاه چنین چیزی در منطقه استمرار یابد، با زنجیره‌ی از تلاش‌های ناکام و شکست خورده بی‌پایان قدرت‌های امپریالیستی یا دولت‌های ملی که خواسته‌اند مناطق قبیله‌ی را مطیع خود سازند، رو به رو خواهیم بود. این‌گونه، درگیری «قبیله» با «دولت»، در سراسر سده بیستم بر هستی دولتی افغانستان و پاکستان سایه افکنده بود (نگاه شود به: تاپر 1983).

تداوم این ساختارهای قبیله‌ی همچنین از آغاز اشغال شوروی از بیشترین اهمیت برخوردار بوده است. برای مثال، گریز بسیاری از قبایل پشتون بیشتر یک کوچیدن برنامه‌ریزی شده بوده است تا این که بنا به انگیزه‌های خوشونتبار بوده باشد (نگاه شود به: گریویمیر 1992: 58). چون واحدهای قبیله‌ی بیشتر با بستن دهکده‌های شان آن‌ها را ترک گفته بودند.

این گریز سریع و سازمان‌یافته، همپیوندی قبیله‌ی پشتون‌ها را در دو سوی مرز ممکن گردانیده است. این‌گونه، پشتون‌های افغانی در گستره قبیله‌ی پاکستان به هیچ‌رو خود را بیگانه احساس نمی‌کنند. بارها دیده شده است که همیشه هرگاهی که سیطره دولتی (چه در افغانستان و چه در پاکستان) بیش از حد بزرگ گردیده است، قبایل با گریز به آن سوی مرز نزد برادران قبیله‌ی خود پناه برده‌اند.

«طالبستان» - مرکزگی مذهبی:

بیشتر، دانشمندان (از جمله بارت 1959) تاکید می‌ورزند که در نظم قبیله‌ی پشتون‌ها که در آن از همان آغاز تاثیر شخصیت‌های برجسته مذهبی محدود گردیده است، ملاها بیرون نظام قبیله‌ی مانده‌اند. با این حال، این‌گونه طرز دیدهای تنگ‌نگرانه و یکسویه‌نگرانه، این نکته را که قرینه‌سازی (contextualisation) نمادها، الگوها و ارزش‌های مذهبی، تاثیر مهمی را بر نظام اجتماعی قبایل بر جا می‌گذارند؛ نادیده می‌گذرند. به‌گونه‌ی که هارون (2007) آن را به تفصیل ارائه داده است.

این‌گونه، در دهه‌های اخیر، شاید کمتر کدامین رهیافتی برای زدودن ساختارهای قبیله‌ی از سوی اسلام‌گرایان رزجو شایان بررسی بوده باشد. برعکس، اسلام رزمنده، بیشتر چهارچوب کانسپتوئلی را برای در هم آمیخته شدن پندارهای مذهبی و قبیله‌ی مطرح نموده است.

درست‌سر از سده نهم بوده است که شبکه‌های مذهبی پیر-مریدی (pirimurdi) در امتداد گستره سرحدی نقش مرکزی را بازی نموده‌اند. هر چه بوده است، رهبران برجسته فرهمند (کاریزماتیک) مذهبی که در آثار انگلیسی به نام ملاهای

دیوانه»³³ («mad mullahs»)، خوانده شده اند، توانسته اند، قبایل متخاصم و با هم رقیب را در مدت کوتاهی زیر چتر یک هدف مشترک گرد هم بیاورند و در برابر حکومت بریتانیا متحد بسازند و بشورانند. همه کسانی چون سید احمد، ملای هده یا تورنگ زایی [که در میان مردم به نام حاجی صاحب تورنگ زایی معروف بود-گ.] را که پیوسته بارها قبایل مختلف را در برابر انگلیسی ها بر می انگيختند، به این نام خوانده اند.

شورشیان وزیرستان را در سال های 1936-1938 حاجی میرزا علی خان معروف که در میان مردم به فقیر ایپی شهرت داشت، رهبری می کرد (نگاه شود به ادواردز 1996 ؛ هارون 2007).

اگر چه این شبکه های مذهبی، به شدت از سوی جوامع تصوفی (برادران صوفیه یا اهل تصوف یا پیروان طریقت های تصوفی) تحریک و پشتیبانی می شدند، این شبکه ها سر از اواخر سده نهم، پیوندهای تنگاتنگی با مدرسه ارتدوکس دیوبند داشته اند.

درست چنانی که در میان نظم قبیله یی و مذهبی هست، در این جا هم مرزبندی های ایدئولوژیکی، همچنان میان دبستان های گوناگون مذهبی، نقش دست دوم را بازی می کند. به همین دلیل، تقریباً عادی بود که یک رهبر مذهبی برجسته، عضو و پیرو چند طریقه تصوفی باشد که تا حدی حتا میان هم رقابت هم داشتند (نگاه شود به: هارون 2007).

نهادینه شدن بیشتر نقش نیرومند نخبگان مذهبی در مناطق قبیله یی، تنها پس از به قدرت رسیدن جنرال ضیاء در سال های دهه 1970 در پاکستان آغاز گردید. مشی اسلامی سازی ضیاء الحق باید در پیوند با مناقشه کشمیر نگریسته شود.³⁴ هدف جنرال ضیاء

³³. خاستگاه این اصطلاح به درستی روشن نیست. شاید نویسندگان انگلیسی چنین نامی را از روی نام فقیر «لیونی» (فقیر دیوانه) - یکی از رهبران روحانی پشتون که در اوایل سده بیستم در گستره قبیله یی مرزی هند بریتانیایی در برابر سپاهیان انگلیسی می رزمید و در میان مردم به نام لیونی (دیوانه) شهرت یافته بود، گرفته باشند-گ.

³⁴. این درست است که در آن برهه برای پاکستان در کل و برای جنرال ضیا پیشگیری مشی اسلامیزاسیون لگام گسیخته برای ایستادگی در برابر هند که شتابان به سوی ابر قدرت شدن پیش می رفت، از اولویت تاخیر ناپذیر برخوردار بود و در این جا مساله کشمیر به هیچ رو، جایگاه دوم را نداشته است. مگر، ایستادگی در برابر خطر کمونیسم و شوروی پیشین و به تبع آن جلوگیری از خطر افتادن پاکستان به دست شوروی وقت و همچنین برنامه های راهبردی یی که وی برای ایجاد کنفدراسیون نامنهاد «اف+ پاک» و در واقع اشغال افغانستان، و این گونه رهایی از «شر» مساله پشتونستان داشت؛ نیز به هیچ رو در جایگاه دوم قرار نداشت-گ.

چنین بود که نقش اسلام را به عنوان عنصر پیوند دهنده وحدت ملی پاکستان تقویت نماید و مناقشه بر سر کشمیر را هر چه نیرومندتر از طریق جنبش های اسلامگرا که از مدرسه ها سرچشمه می گیرند، رهبری نماید. این هم یک دلیل مهم دیگر است که چرا نظامیان پاکستانی و آی اس آی چنین تنگاتنگ با شبکه های اسلامی در هم تنیده و بافت خورده اند (نگاه شود به: ابو ذهاب و الیور روی 2004).

دایر شدن مدرسه ها اسلامی (مدارس آموزش قرآن) برای پخش این گونه درک از اسلام نقش کاتالیزاتور (سرعت بخش یا تسریع کننده) را بازی نمودند. سر از سال های دهه 1980، پیشگیری مشی اسلامی سازی به رهبری ضیاء الحق- رئیس جمهور پاکستان، به آن انجامید که بیش از 1300 مدرسه، که بیشتر به مدرسه ارتدوکس دیوبند نزدیک بودند، در ایالت سرحد ساخته شدند که کمک های چشمگیری را به دست آوردند (نگاه شود به: ملک، 1989).

با اشغال افغانستان از سوی نیروهای شوروی، در پهلوی همه این ها، جنگ افغانستان به یک جنگ ایدئولوژیک تبدیل شد. این گونه، ابعاد مذهبی درگیری، آن را در سیمای «جهاد» در آورد و دیگر خط دیورند به عنوان سرحد ایدئولوژیک میان جهان بینی های جنگ سرد ارزیابی می گردید.

سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) این باریکی را نیک می دانست و از همین رو، در پی آن بود تا جنبش مقاومت افغانستان را بر چنان شالوده یی استوار بسازد که تنها جنبه اسلامی داشته باشد،³⁵ ترجیحا متشکل بر احزاب اسلامگرا (احزاب مجاهدین) که به طور رسمی مورد تایید [اسلام آباد-گ.] بوده و با اجازه آن به پویایی پردازد و مورد پشتیبانی گسترده مالی ایالات متحده و عربستان سعودی باشند (الیور روی 1986). در این جا سخن بر سر احزاب مجاهدان بود که اردوگاه های گریزیان افغانی را که در آن ها بیش از سه میلیون تن از بیجاشدگان بود و باش می کردند، زیر کنترل داشتند.

در حالی که بخش بزرگی از گریزیان در اردوگاه های پناهندگان در خاک پاکستان در امتداد مرز جمع آوری شده بودند، نخبگان قبیله یی در شهرهای پاکستان می زیستند که پسان ها به اروپا و امریکا رفتند. از این رو، نفوذ آنان در میان جمعیت قبیله

³⁵. با توجه به این که پاکستان در چهارچوب راهبردهای بلند پروازانه خویش در آینده خواب ایجاد کنفدراسیون نامنهاد «اسلامستان» (متشکل از کشورهای پاکستان و افغانستان) را می دید، از این رو، تنها در پی تقویت احزاب اسلامگرای وابسته به خود بود و در این بستر از گسترش احزاب و گروه های تند رو اولتراناسیونالیستی پشتون سخت هراس داشت. از همین جا بود که به چنین احزاب و گروه هایی اجازه پویایی نمی داد.

یی به تدریج از دست می رفت. افزون بر این، مهاجرت نخبگان قبیله یی شگافی را در مناسبات میان قبیله و دولت برجا می گذاشت.

فشرده سخن، از میانه های سال های دهه 1980، از همین سبب پیش از هرکسی کار بیشتر روحانیون ساده (ملاها و مولوی های برخاسته و سر بر آورده از مدرسه های ایالت سرحد) به گونه فزاینده یی بالا گرفت و در این نقش های رهبری و بالاروی ها در سیمای واسطه گری میان دولت و قبیله و یا با فرماندهان مهم مجاهدان تبارز کرد. این تحول یکسره به سود بود اسلام آباد بود تا ساختارهای قبیله یی را در هم بشکند و هویت پشتون را کمرنگ بسازد و جنگجویان را برای جهاد در افغانستان بسیج نماید. ملاها می توانستند در یک جامعه یی که با درگیری های نظامی عمیقاً از هم فروپاشیده بود، ائتلاف های جامع تشکیل دهند و اختلافات را رفع نمایند.

اگر چه در آغاز عمدتاً یتیمان جنگ و کودکان بی سرپرست خانواده های نادار کانون خانوادگی «جایگزین» خود را در مدرسه ها یافتند، همچنین به طور فزاینده یی فرزندان پشتون های دارا نیز در مدرسه های قرآنی درس می خواندند.

در جو داغ سال های دهه 1980 بحث ناسازگاری اندیشه های قبیله یی با یک اسلام مبارز رنگ باخت. اسلام رزمنده را که بر پایه درک آنابولیک تمایز میان «خوب» و «بد» بنا شده است،³⁶ بخش بزرگی از جمعیت های قبیله یی دقیقاً به خاطر توضیح ساده و رادیکال آن از جهان و سازگاری آن با موازین و ارزش های موجود در چهار چوب قرینه قبیله یی، پذیرفتند.

در بسیاری از بخش ها، تصورات مذهبی از همین رو که توانایی پیوندیابی با ساختارهای قبیله یی را داشتند، با آن سازگار گردیدند. مفاهیم مدرن اجتماعی چون کمونیسم، برابری میان مردان و زنان، دموکراسی، جدایی دین و دولت و مانند آن چونان دشمن مطرح می گردید.

³⁶ در واقع، این تنها اسلامگرایان شبه نظامی یا اسلامگرایان رزمنده (در قرینه مورد نظر القاعده، طالبان و حزب اسلامی) نیستند که جهان را این گونه سفید و سیاه می بینند. دکتربوش که در واقع بازتابدهنده اندیشه های محافظه کاران نو بود، و بر شالوده اندیشه «آرماگدون» بنا یافته بود، نیز همین گونه جهان را در نبرد میان «خیر» و «شر» می دید. چنان چه دکتربوش در دهه هشتاد سده بیستم همین گونه، جهان را کارزار نبرد میان «اسلام» و «کفر و کمونیسم» می پنداشت که به گونه بسیار جالبی کفر و کمونیسم را در یک کانتکت مترادف و تقریباً هم معنا و هم تراز می دید. -گ

می توان گفت که با توجه به این که تصورات قبیله یی از سوی تصورات مذهبی کمتر در تنگنا قرار می گیرند، بنا بر این، مسایلی چون نقش زنان و مردان و یا حوزه های قضایی که در کدکس قبیله یی موجود است، متحمل تقویت، استحاله و یا تغییر شکل چندانی نمی گردند.

تاکیدات نیرومندی هست؛ مبنی بر این که اسلام افزون بر داشتن یک نما یا چهره درونی، یک نما یا چهره بیرونی هم دارد.

در نمای بیرونی، با یک اسلام رزمنده- دقیقاً پس از 11 سپتامبر- جنگ در برابر هر گونه نفوذ و تاثیر خارجی دیده می شود. این گونه، اسلام رادیکال رویاروی مدرنیته، دولت و غرب به عنوان یک کل ایستاده است. در نمای درونی، در اسلام رزمنده مستقیماً و بی چون و چرا بر مفاهیم و ارزش های محلی تاکید می شود. این تا جایی به معنای تایید و پذیرفتن هویت محلی است.

اسلام به عنوان چهارچوب مرجع برای تفسیر اعمال روزمره و تصمیم گیری است. با این حال، این تصویر جهان کامل یا یکدست نیست، بل که سازواره های آن با توجه به زمینه های فردی، مذهبی و قبیله یی با یک دیگر به هم بافته شده اند. بنا بر این، درست نخواهد بود هرگاه با کاربست ایدئولوژیک باورهای اسلام رادیکال، یک جامعه قبیله یی را درک نماییم.

این گونه، مسائل ایدئولوژیک در زندگی روزمره، نقش حاشیه یی را بازی نموده، غالباً ارتدوکس و heteropraxe بوده و در کنار تصورات قبیله یی به سر می برد. جنبش طالبان و شاخه های رنگارنگ آن، چونان یک پیامد «منطقی» بر شالوده چنین «اسلام طراز قبیله یی» ساخته شده است.

مرز چونان گستره سودجویی:

خود داری پیوسته افغانستان از شناخت رسمی خط دیورند چونان مرز بین المللی و هم این حقیقت که کابل درست مانند اسلام آباد نمی تواند در مناطق قبیله یی نمایندگی دولتی قائم نماید، موجب آن گردیده است که این مرز بین المللی تا به امروز به پیمانہ بسیار رخنه پذیر بماند و همه روزه هزاران تن از افراد قبیله یی بدون اجازه و بدون سند از آن آمد و شد نمایند و زیر کنترل دولتی قرار ندارد (نگاه شود به: کاپلان 2000).

این گونه، رفت و آمد از سر مرز بسیار است و بسیاری از باشندگان گستره مرزی دو گذرنامه (پاسپورت) دارند. افزون بر این، منطقه مرزی به دلیل داشتن دخمه های پر پیچ و خم، گذرگاه های دشوارگذر و پشته های دندانہ دار، بستر همواری برای استقرار یک رژیم مرزی نیست.

از همین رو، منطقه مرزی دو سوی خط دیورند یکی از چند منطقه انگشت شمار زمین است، که مانند گذشته چونان سرحد مانده است که به عنوان مرز پیمایش ناپذیر جیودیزیکی تبارز کرده است.

چنانی که گزینه نامبرده شده در بالای عبور و مرور مرزی با نظارت دولتی نشان می دهد، خط دیورند برای قبایل از همین رو کمتر چونان یک مانع غیر قابل عبور به عنوان یک گزینه مهم می ماند تا همیشه از کنترل دولتی بگریزند. این گونه، تا پایان سال های دهه 1970 واحد های کامل قبیله یی پیوسته از سر مرز می گذشتند و به این یا آن سو می کوچیدند تا از جور اختناق از سوی دولت های افغانستان یا پاکستان بگریزند. بنا بر این، «تخلخل» (شفافیت) مرزی برای باشندگان گستره مرزی یک عامل مهم و مساعد و سودمند است.

از دیدگاه اقتصادی نیز برای مردم، شفافیت مرزها سودمند به شمار می رود. افغانستان، به دلیل محصور بودن در خشکی، هنوز در سال های دهه 1950، با پاکستان توافقنامه تجارت ترانزیتی (Afghanistan Transit Trade Agreement) - مخفف آن به انگلیسی- (ATTA)، را به امضاء رسانده بود که به افغانستان حق می داد کالاهای خود را بدون پرداخت تکس از طریق خاک پاکستان بگذرانند. این کار موجب آن گردید که سر از سال های دهه 1970 به دلیل نفوذ پذیری و شفافیت مرزها، قاچاقبری پر جنب و جوشی در گستره مرزی به راه بیفتد که در طول جنگ نیز پایان نیافت. این بود که بسیاری از کالا از راه پاکستان به افغانستان وارد و سپس بی درنگ پس از عبور از مرز به پاکستان به طور غیر قانونی قاچاق می شد³⁷ (نگاه شود به شیتز 2002).

به ویژه در دوره رژیم طالبان، در سال های نیمه دوم سال های دهه 1990 بود که گستره مرزی میان پاکستان و افغانستان به بهشت قاچاقچیان مبدل گردید. (نگاه شود به رشید 2000). این بود که خود رو ها و کامیون های باربری و نیز پرزه جات از کشورهای خلیج [فارس-گ.] از راه ایران و افغانستان به پاکستان و یا کالاهای مصرفی به کشورهای آسیای میانه برده می شد.

³⁷. دلیل این کار، پایین بودن تکس گمرکی در افغانستان نسبت به پاکستان و نیز این امر بود که بسیاری از تاجران پاکستانی و افغانی با دادن رشوه های کمتری نسبت به گمرک های پاکستان، می توانستند به آسانی کالاهای خود را در گمرک های افغانستان محصول و سپس قاچاقی به بازارهای پاکستان وارد و از این راه سود فراوانی ببرند. این کار به امروز نیز تادامه دارد. -گ.

به ویژه تجارت تریاک که در شهرهای مرزی یی مانند ننگرهار، هلمند و قندهار رواج یافته بود، ابعاد تازه یی به بازرگانی مرزی بخشید. این کار موجب شد که حتی در دستگاه اداری و اطلاعاتی- امنیتی پاکستان، برای منصبداران کرسی های موجود در نزدیکی گستره مرزی مانند FATA، سودآور باشد در عملیات قاچاق مشارکت ورزند.

منطق ذاتی دستگاه اداری پاکستان در واقع بر اساس آن بنا یافته است که یک ماموریت در مناطق مرزی یک ره آورد غیر مستقیم به همراه دارد.

چنانی که این گونه فعالیت های تجاری نشان می دهند، در این جا به هیچ رو سخن بر سر یک گستره مرزی نیست که دور از تمدن مانده باشد و روند جهانی شدن نتوانسته باشد آن را فرا بگیرد. بیخی بر عکس، باشندگان مناطق قبایلی سر از سال های دهه 1980، به پیمانہ گسترده یی برای کار به عنوان کارگران مهاجر به کراچی و یا به کشورهای خلیج [فارس-گ.] می روند.

نه تنها پشتون های پاکستانی، بلکه پشتون های افغانستانی نیز با پاسپورت های پاکستانی در کشورهای خلیج فارس به دنبال کار می گردند. این گونه، شاید کنون صدها هزار مرد جوان از مناطق قبیلہ یی در کشورهای خلیج [فارس-گ.] کار می کنند. در سراسر ایالت سرحد، نزدیک به ده درصد از کل خانوارها از کشورهای خاور میانه وجهه دریافت می دارند (نگاه شود به گزار 2003).

با این وسیله، شبکه خدمات منظمی ایجاد گردید که در آن نخبگان قبیلہ یی- مهاجران دارای پاسپورت، تکت هواپیما و اجازه کار اند و به این ترتیب از راه بزنس کاریابی سود خوبی به دست می آورند (نگاه شود به مارتن 2008).

پس از یازدهم سپتامبر 2001 :

با مداخله نظامی در افغانستان پس از 11 سپتامبر، گستره مرزی میان افغانستان و پاکستان درست مانند دوره حمله شوروی پیشین به افغانستان در سال 1979 مورد توجه فراوان قرار گرفت. چنین واقع شد که طالبان به منطقه یی که در آن اسامه بن لادن و رهبران القاعده ناپدید گردیده بودند، عقب نشینی نمودند. این گونه، اقتدار دولتی بیش از پیش کاهش یافته، نفوذ و کنترل از جای دیگری کمتر گردیده بود.

سر از سال 2001، مارپیچ (فتر- اسپیرال) خشونت، به خصوص در این منطقه مرزی بالا رفت. به همین دلیل، مقاومت در برابر نیروهای زیر رهبری ناتو و آیساف و همین گونه نیروهای ارتش افغانستان و پاکستان دامنہ بیشتری یافت.

در آغاز، به ویژه منطقه قبایلی- FATA چونان «پناهگاه مطمئن»ی گردیده بود، که اسلامگرایان شبه نظامی می توانستند به آن عقب نشینی نمایند. مقاومت که در آن گروه های مختلف شبه نظامی تکه تکه شده، شامل بودند، پا می گرفت و به سرعت به بیرون از مناطق مرزی به سوی جنوب و جنوب خاوری افغانستان می لغزید (نگاه شودبه : شیتز 2007).

در سال 2009 بی ثباتی نه تنها بخش های بزرگی از افغانستان را فرا گرفته بود، بل نیز دامنه مقاومت در مناطق هم مرز با FATA پهن گردیده بود. به خصوص، سوات به رهبری مولانا فضل الله- معروف به «ملا رادیو»، به دژ استوار شورش مبدل شده بود.

به طور کلی، این جنگ با تعبیر غربی آن- «جنگ در برابر ترور» به عنوان جنگ جهان «آزاد» (جورج بوش) در برابر اسلامگرایان متعصب و تند رو، همخوانی دارد. هر چند، مطمئناً ابعاد اسلامی مساله، که به ویژه به گفتمان بی عدالتی و نکوهش مداخله، پیوند خورده است؛ نقش مهمی را بازی می کند؛ درگیری های روان در منطقه مرزی باید به خصوص در همپوشانی با خطوط مناقشه که در بالا نشان داده شد، دیده شوند.

این گونه، کماکان همانند گذشته، مناقشه ملی میان پاکستان و افغانستان نقش مهمی بازی می کند. در این جا، با آن که دولت جوان اوباما تلاش هایی برای یافتن یک راه حل منطقه یی برای حل مشکل به خرج می دهد، افغانستان به رسمیت شناختن خط دیورند را رد می کند.

افزون بر این، منافع ملی پاکستان، نقش بزرگی را بازی می کند. این واقعیت که آی. اس. آی. سال ها بیخی بی پرده و آشکارا هوادار تقویت دوباره طالبان بوده است، (نگاه شود به : روبین 2007)، باید در پرتو اولویت های «عمق استراتژییک» پاکستان در نظر گرفته شود.

این گونه، پاکستان هنگام مداخله در افغانستان در سال 2001 از مشارکت در برپایی نظم نو سیاسی خود داری ورزید تا نیازهای امنیتی خود را تامین کند.

در عین حال، اسلام آباد ناگزیر بوده است نظاره کند که کنسولگری های هند در جلال آباد و قندهار گشایش یافته، در جنوب افغانستان جاده هایی [(با کمک مهندسان هندی)-گ.] ساخته شده و از طریق افغانستان از مقاومت بلوچ ها در پاکستان که در سال های اخیر دو باره شعله ور شده است و

سراسر بلوچستان را بی ثبات گردانیده است، پشتیبانی می شود.³⁸

«از سوی دیگر-گ.»، تهدید اسلام آباد مبنی بر این که بیش از دو میلیون افغانی را که مانند گذشته به عنوان پناهنده در پاکستان زندگی می کنند، بی درنگ به افغانستان خواهد فرستاد، وضعیت را بس پر تنش ساخته است.

گذشته از آن، پس اعلام جنگ در برابر ترور، درگستره مرزی در سال های اخیر، بارها و بارها میان نیروهای مرزبانی افغانستان و پاکستان برخوردهایی صورت گرفته و آتشباری هایی رخ داده است. به ویژه مرزها در بسیاری از جاها پر تنش است.

پاییز سال 2006، پاکستان طرحی را ارائه داد مبنی بر این که برای مبارزه با جنبش طالبان بایسته است تا در مرزهای میان دو کشور دیوار کشیده شود و برای تامین امنیت آن، گذرگاه ها مین گذاری گردد. این طرح تنها چونان یک طرح نمایشی تلقی گردید. چون این کار «د فاکتو» (de facto - در عمل) به معنای به رسمیت شناختن مرز بین المللی از سوی افغانستان بود - چیزی که این کشور برای انجام آن آمادگی ندارد (نگاه شود به : زیب 2006).

همچنان، مناسبات تیره افغانستان و پاکستان که می تواند به منطقه مرزی سرایت کند و تاثیر ناگواری بر جا بگذارد؛ مستلزم یک راهیافت صلح آمیز است. چه، دفاع از خودگردانی

³⁸. پاکستانی ها آشکارا در پشت پرده ناآرامی های سال های اخیر در بلوچستان، دست های سازمان های اطلاعاتی هند را می بینند که به کمک سازمان های امنیتی افغانستان به آتش بی ثباتی هیمة می اندازند- چیزی که پاکستانی ها آن را پیوسته به رخ امریکایی ها و افغان ها می کشند و آنان را به تازیانه نکوهش و سرزنش می بندند.

ایرانی ها، بی ثباتی و نا آرامی های بلوچستان (اعم از بلوچستان ایران، پاکستان و افغانستان) را با راهبردهای بلند پروازانه امریکایی ها که به گفته آن ها با همدستی انگلیس و اسراییل در اندیشه بلعیدن سراسر منطقه هستند، و نیز سنگ اندازی در راه کشیدن «لوله صلح» گاز از ایران به پاکستان (که پیش بینی می شود در آینده به سوی هند و چین هم امتداد یابد)؛ گره می زنند.

چینی ها هم به نوبه خود، در این گیر و دار، امریکایی ها را متهم می سازند که در پی فلج ساختن پروژه بندر «گوادر» (که به یاری چین ساخته شده است و چینی ها در آن سرمایه گذاری های چند میلیارد دالری نموده و امیدهای راهبردی خود در منطقه را به آن گره زده اند)، هستند.-گ.

(اتونومی) های قبیله یی، می تواند همچون نیروی محرکه یی برای بر افروخته شدن جنبش های شورشی گردد. بنا بر این، هرگونه دخالت خارجی، که نظم محلی را بر هم بزند، به عنوان عامل مخل و مزاحم ارزیابی خواهد گردید.

این گونه، جنگ با تروریسم از سوی بسیاری از بازیگران محلی چونان یک جنگ هدایت شده از بیرون «دولت سازنده» ارزیابی می شود که در آن در برابر اندیشه ها و سنت های بومی می رزمند که به وسیله آن حکومت کنترل مردم را به دست گرفته و بتواند زمین های آن ها را بگیرد.

هر چه است، نخبگان بومی در انحصار دولتی قدرت، در تحقق یکنواخت موازین و ارزش های مشخص و معین، در انفاذ یک نظم حقوقی یک سان و واحد و یا تسلط یک ایدئولوژی، ذینفع نیستند.

سر انجام، در اجرای «قواعد جدید بازی»، که هم کابل و هم اسلام آباد و هم ناتو هر یک آن را به سود خود می نویسند، تهدیدی بر رفتارهای مسلط اجتماعی دیده می شود- صرف نظر از این که پویایی های حاکم اقتصادی (برای نمونه کشت خشخاش) باشد یا وضعیت زنان و مانند آن....

به همین دلیل، وضع مقاومت گران که در جنگ کنونی از یک نظم سیاسی دفاع می نمایند و با شک و تردید بالا در برابر مدرنیزاسیون در سیمای دولت و حضور بین المللی می رزمند، مشخص است. این نظم سیاسی، اندیشه های بومی را با اندیشه های اسلام شبه نظامی پیوند می دهد و پدیده نوی را از تضادهای دیرین میان قبیله و دولت می سازد.

در این کشاکش، خط دیورند اهمیت گستره یی- نمادینی می یابد. چون مقاومت در برابر نفوذ خارجی از مرز به بیرون پیش برده می شود، یعنی از جایی که در آن باید حاکمیت ارضی دولتی اعلام شده باشد، اما دولت ناتوانی خود را به نمایش گذاشته است. از این رو، خط دیورند چونان «سرزمین مقاومت» می ماند (نگاه شود به: روتلج 1993)، سرزمینی که بدون دولت است.

Literatur

Abawi Khalil Ahmad (1962): Der Kampf des paschtunischen Volkes um die Unabhängigkeit seiner Heimat Paschtunistan. Ein Selbstbestimmungsproblem in Zentralasien. Freiburg i.B.

Abou Zahab, Mariam & Olivier Roy (2004): Islamist Networks. The Afghan-Pakistan Connection. London

Ahmed, Akbar S. (1976): *Millenium and Charisma among Pathans. A Critical Essay in Social Anthropology*. London

Ahmed, Akbar S. (1977): *Social and Economical Change in the Tribal Area 1972 - 1976*. Karachi

Ahmed, Akbar S. (1980): *Pukhtun Economy and Society. Traditional Structure and Economic Development in an Tribal Society*. London

Ahmed, Akbar S. (1983): *Tribes and State in Waziristan*. In: Richard Tapper (ed.): *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. New York: 192-211

Aitchison, C. U. (1983): *A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries. Vol. 8: Persia & Afghanistan*. Delhi [1929]

Anderson, Jon W. (1983): *Khan and Khel: Dialectics of Pakhtun Tribalism*. In: Richard Tapper (ed.): *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. New York: 119-159

Anderson, Malcolm (1999): *Frontiers. Territory and State Formation in the Modern World*. Cambridge

Bach, Daniel C. (1999): *Regionalisation in Africa. Integration and Disintegration*. Oxford

Banerjee, Mukulika (2000): *The Pathan Unarmed. Opposition and Memory in the North West Frontier*. Oxford

Barfield, Thomas J. (1978): *The Impact of Pashtun Immigration on Nomadic Pastoralism in Northeastern Afghanistan*. In: Jon W. Anderson & Richard F. Strand (ed.): *Ethnic Processes and Inter-group Relations in Contemporary Afghanistan*. New York: 26-34

Barth, Fredrik (1959): *Political Leadership among Swat-Pathans*. London

Barth, Fredrik (1985): *The Last Wali of Swat*. Bangkok

Beattie, Hugh (2002): *Imperial Frontier. Tribe and State in Waziristan*. London: Curzon

Benawa, A.R. (1330/1952): *Pashtunistan*. Kabul

Burkhardt, Volker (1989): Die „Paschtunistan“-Frage als ständig wirkendes Problem in den Beziehungen Afghanistans zu Pakistans (1947-1978). In: Asien, Afrika, Lateinamerika 17: 440-447

Churchill, Winston S. (1898): The Story of the Malakand Field Force. London

Djan-Zirakyar, Rahmat Rabi (1978): Stammesgesellschaft, Nationalstaat und Irrieentismus am Beispiel der Pashtunistanfrage. Frankfurt a.M.

Donnan, Hastings & Wilson, Thomas M. (2001): Borders. Frontiers of Identity, Nation and State. Oxford

Dupree, Louis (1973): Afghanistan. Princeton

Edwards, David Bugsy (1996): Heroes of the Age. Moral Fault Lines on the Afghan Frontier. Berkeley

Ewans, Martin (2002): Afghanistan – A New History. London

Franck, Dorothea Seelye (1952): Pakhtunistan – Disputed Disposition of a Tribal Land. In: Middle East Journal 6 (1): 49-68

Fröhlich, Dieter (1969): Nationalismus und Nationalstaat in Entwicklungsländern. Probleme der Integration ethnischer Gruppen in Afghanistan. Köln

Gazdar, Haris (2003): A Review of Migration Issues in Pakistan. Refugee and Migratory Movement Research Unit.

http://www.livelihoods.org/hot_topics/docs/Dhaka_CP_4.pdf

Glatzer, Bernt (1998): Being Pashtun – Being Muslim: Concepts of Person and War in Afghanistan. In: Bernt Glatzer (ed.): Essays on South Asian Society: Culture and Politics: 83-94

Gregorian, Vartan (1969): The Emergence of Modern Afghanistan. Politics of Reform and Modernization, 1880-1946. Stanford

Grevemeyer, Jan-Heeren (1992): Afghanistan. Sozialer Wandel und Staat im 20. Hahrhundert. Berlin

Häntzschel, Jörg (22. Juli 2008): Die Verteidigten Staaten, in: Frankfurter Allgemeine Zeitung, S. 13

Haroon, Sana (2007): Frontier of Faith. Islam and the Indo-Afghan Borderland. New York

- Harrison, Selig (1981): In *Afghanistan's Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptations*. New York
- Holdich, Thomas Hungerford (1901): *The Indian Borderland 180-1901*. London
- Hopkirk, Peter (1990): *The Great Game. The Struggle for Empire in Central Asia*. New York
- Hussain, Zahid (2007): *Frontline Pakistan. The Struggle with Militant Islam*. Lahore
- ICG (2006): *Pakistan's Tribal Areas: Appeasing the Militants*. In: *Asia Report* 125. 11. Dezember <http://www.crisisgroup.org/home/index.cfm?id=4568>
- Janata, Alfred & Reihanodin Hassas (1975): *Ghairatman – der gute Paschtune. Exkurs über die Grundlagen des Pashtunwali*. In: *Afghanistan Journal* 2 (3): 83-97
- Kaplan, Robert D. (2000): *The Lawless Frontier*. In: *The Atlantic Monthly*. 286 (3) September: 66-80 <http://www.theatlantic.com/doc/200009/kaplan-border>
- Khan, Azmat Hayat (2000): *The Durand Line. Its Geo-Strategic Importance*. Islamabad
- Khan, Khushi M. (1981): *Der Paschtunistan-Konflikt zwischen Afghanistan und Pakistan*. In: Khushi M. Khan & Volker Matthies (Hrsg.): *Regionalkonflikte in der Dritten Welt*. München: 283-385
- Khan, Shah Zaman (1990): *Afghan Refugees in Pakistan: the Possibility of Assimilation*. In: Ewan W. Anderson & Nancy Hatch Dupree (ed.): *The Cultural Basis of Afghan Nationalism*. Oxford: 144-153
- Klimburg, Max (1966): *Afghanistan. Das Land im historischen Spannungsfeld Mittelasiens*. Wien
- Kreutzmann, Hermann (1997): *Vom „Great Game“ zum „Clash of Civilizations“*. Wahrnehmung und Wirkung von Imperialpolitik und Grenzziehungen in Zentralasien. In: *Petermanns Geographische Mitteilungen* 141 (3): 163-185
- Lee, Jonathan L. (1996): *The “Ancient Supremacy”: Bukhara, Afghanistan and the Battle for Balkh, 1731 – 1901*. Leiden
- Malik, Jamal S. (1989): *Islamisierung in Pakistan 1977-84. Untersuchungen zur Auflösung autochthoner Strukturen*. Stuttgart
- Marten, Kimberley (2008): *The Effects of External Economic Stimuli on Ungoverned Areas: The Pashtun Tribal Areas of Pakistan*.

http://www.allacademic.com/meta/p_mla_apa_research_citation/2/5/4/6/5/p254657_index.html

Montagno, George L. (1963): The Pak-Afhan Détente. In: *Asian Survey* 3 (12): 616-624

Newman, David (2003): Boundary Geopolitics: Towards a Theory of Territorial Lines? In: Eiki Berg (ed.): *Routing Borders Between Territories: Discourses and Practices*. Ashgate

Newman, David (2006): Borders and Bordering, Towards an Interdisciplinary Dialogue. In: *European Journal of Social Theory* 9 (2): 171-186

Noelle, Christine (1997): *State and Tribe in Nineteenth Century Afghanistan: The Reign of Amir Dost Muhammad Khan (1826 - 1863)*. Richmond

Palwal, Raziq (1990): The Nomads Situation: An Historical Contrast. In: Ewan W. Anderson & Nancy Hatch Dupree (eds.): *The Cultural Basis of Afghan Nationalism*. Oxford: 84-91

Rashid, Ahmed (2000): *Taliban. Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia*. Yale

Routledge, Paul (1993): *Terrain of Resistance. Nonviolent Social Movements and the Contestation of Place in India*. Westport

Roy, Olivier (1986): *Islam and Resistance in Afghanistan*. Cambridge

Rubin, Barnett (1992): Political Elites in Afghanistan. Rentier State Building. Rentier State Wrecking. In: *International Journal of Middle Eastern Studies* 24: 77-99

Rubin, Barnett (1995): *The Fragmentation of Afghanistan*. Michigan Rubin, Barnett (2007): *Saving Afghanistan*. In: *Foreign Affairs*. January/February: 57-78

Afghanistan Stalemate. United States Institute of Peace. Special Report 176. October. <http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr176.pdf>

Schetter, Conrad (1997): Paschtunischer Ethnozentrismus oder einigender Islam? Die Taliban und die Zukunft Afghanistans. In: *Blätter für deutsche und internationale Politik* 10: 1235-1244

Schetter, Conrad (2002a): Paschtunwali oder Islam? Kultureller Wertewandel im Afghanistankrieg. In: *Interkulturell* 3/4: 82-109

Schetter, Conrad (2002b): The 'Bazaar Economy' of Afghanistan. A Comprehensive Approach In: Christine Nölle-Karimi, Conrad Schetter & Reinhard Schlagintweit (eds.): Afghanistan – A Country without State? Frankfurt: 109-127

Schetter, Conrad (2003): Ethnizität und ethnische Konflikte in Afghanistan. Berlin

Schetter, Conrad (2004): Kleine Geschichte Afghanistans. München

Schetter, Conrad (2006): Geopolitics and the Afghan Territory. In: Geographische Rundschau 2 (4): 20-26

Schetter, Conrad (2007): Talibanistan – der Anti-Staat. In: Internationales Asienforum 38 (3-4): 233-257

Spain, James W. (1962): The Way of the Pashtuns. Oxford

Steul, Willy (1981): Pashtunwali. Ein Ehrenkodex und seine rechtliche Relevanz. Wiesbaden

Wakil, Abdul (1989): Afghanistan Solution, "the First Track". In: Orient 30 (3): 359-378

Weinbaum, Marvin G. (2006): Afghanistan and Its Neighbors: An Ever Dangerous Neighborhood. United States Institute of Peace. Special Report No. 162. <http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr162.pdf>

Wilke, Boris (2003): Pakistan: Der fragile Frontstaat. Die Außen- und Sicherheitspolitik eines schwierigen Partners. SWP-Studie (http://www.swpberlin.org/de/common/get_document.php?asset_id=627)

Yapp, Malcolm (1983): Tribes and States in the Khyber, 1838-42. In: Richard Tapper (ed.): The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan. New York: 150-191

Zeb, Rizwan (2006): Cross Border Terrorism Issues Plaguing Pakistan-Afghanistan Relations. In: China and Eurasia Forum Quarterly 4 (2): 69-74